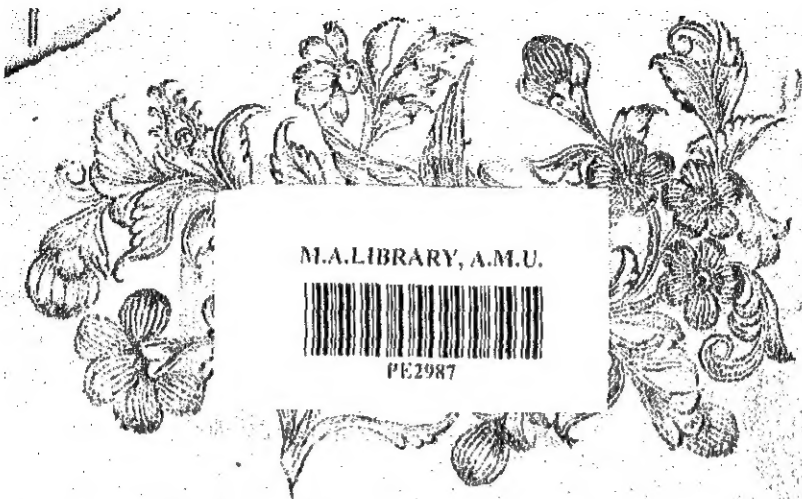


وَلَا تَقُولُوا لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَوْتًا



مَطْبَعُ مُنْتَشِرَاتِ زَوَاكِرِ طَبْعِ شَدِّ

۲۹۶۹۳
۵۸۱۳۵
۰۱۹۸



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2987

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل على الشجر من السما والارض من السما واعطاهم نعيم الجنان فلم
 تروهم في الجن والارض من حيوة لا يحوم حولها فناء ولا ذوال ولا نقصان لهم في
 عيشة من الرزاق والصلوة والسلام على خير من شهد لدعوة الخلق الى الحق
 بعصق البيان فهو الذي ليس كمنه شيء من الملائكة والانس والجان وهو
 عين الاميان وهو على الله واهل بيته الذين جاءوا في سبيل الله وبذلوا موا
 وانفسهم ابتغاء وجه الحق فاولئك عليهم الصلوات من ربهم ورحمة وغفران
 وهم هذه سبل الانبياء والعرفان اما بعد بركة انيكه ساو ك طريق هدايت بركتيد
 ورا من فداي زخرف تماشاك اعمالك برچيد اندخني مستتر نخواهد بود كه ما جرای شهادت
 جناب بطین طبرین حضرت حسین علیهما التسلیات والتحيات كه الحسين الحسين
 سيد شباب اهل الجنة طغری فرمان مناقب شان ست به و به ان ابنای و ما
 ریحائتای من الدنيا کلي انه کستان فضائل این هر دو منبع الشان خاصه ساجده کربلا و
 واقعه شهادت جناب سید الشهداء علیه الوف من التحيات والتنا امر سیت که عقول عقلا و دان
 متحیر و هر کسی از اهل خرد و در اکتفاء آن کم کرده پا اند امر ست که را کبان و دشمن

عزیر الشهادین

با نشان مجبوتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیا علیه افضل الصلوات
 من الملک لای علی و استند روی انیمه مصیبت باو بدیدم و چشم از تیر و خنجر شهادت
 کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه دیگرست و محال است محسوسه قانه و دیگر
 شعر گل را چه غم که بر سر تخت تجل است بهر جا غم نیست بر دل مجروح بلبل است به پس سلفا
 و خلفا از علما و فضلا سخنها درین باب گفته و در تحقیق و مسلک بیان شفقت اندامیکه بنی برده
 بجای رساند و حریفیکه دل سامع بآن قانع نشود بچگونگی کلام بلاغت نظام قدوة المحیثین شود و فهم
 زبدة الاصولیین و الفقهار و المتکلمین مولانا و استادنا حضرت شاه عابد الغریز و دیوانه
 تغیر و انسداد بالرحمة و الشرفان و اسکن فی اعلیٰ فردوس الجنان که ذات ملکی صفاتش بنهایت
 اشتها در اقلایا مصاد و دیار استغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف افتاده و قریع
 صفا نموده که در رساله سحر الشهادتین پرده از روی این راز بر بسته گشوده و این
 سیر مکتوب هم را چنان و انموده اند که کتب متداوله و علما از ان عاری و اسناد از متداوله و
 از ان خفا است و رساله مزبوره بکمال بلاغتی که دارد هر چند برای ایضال مرام شوند
 مقصود کلام کافی و وافی است لیکن چون شاهد تعبیر به حجاب عبارات عربی جا گیرین
 و تالیفات بعنوان تبیین مقررین گشته منفعت عامه و افادت تامة داعی بر تفصیلش
 بزبان فارسی آمد تا نفسش عام و فائده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت نامه
 که بقولای این شعبه فی الجملة نسبتی بنوکافی بود و مراد بلبل همین که قافیه کل شود پس
 روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاد البریة مانده کلمات تدقیق
 در ریاض تحقیق و مانده خواست که بذریعہ ترجمہ رساله مسطور به باستحصال نسبتی
 که ذره را با آفتاب ست پردازد و بهر اکتساب این سعادت علم افتخار بهر افزون و چنانکه
 با وجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل در اندک مهلت با انصراف این مهم در ساخت
 و در پیشتری از مقامات باضافه روایات پر داخشته و بجاییکه مناسب بود و باب



تفصیل بر روی اجمال کشوده این ترجمه را موسوم به تحسیر الشها و تمین نمود با آنکه
 اَشْرَعَ فِي الْمَقْصُودِ مُتَعَبًا عَلَى مُفْتَضِلِ الْحَجِّ وَالْجُودِ إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَالْهَيْمَانَةِ عَلَيْهِ
 التَّوَكُّلُ فِي الْبَيِّنَاتِ وَالْهَيْمَانَةِ قَالَ الْأَسَاءُ وَالْعَلَامَةُ أَنَا رَأَيْتُ بَابَهُ وَأَقَامَ عَلَيْنَا فَيْضَهُ
 اعْلَمُوا أَنَّ رَحِمَتَ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ الْكَمَالَ كَيْفَ لَقِيَ افْتَرَقَتْ فِي الْأَنْبِيَاءِ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَتَدَارَجَتْ فِي نَبِيِّنَا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ إِنَّ رَحْمَتَهُ بِرُوحِ خَدَائِ تَعَالَى الْبَسْمَةَ كَمَا لَا تَكُنْ مُتَفَرِّقٌ وَمُنْتَشِرٌ يُوَدُّ
 دُرُودَ أَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَمَّةً بِتَحْقِيقِ مَجْمُوعِ وَفَاهِمِ شَنْدَرِ ذَوَاتِ غَيْبِهَا
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَتَفْصِيلِ ابْنِ اِجْمَالِ سِتِّ كَرَامَاتِ مِيرُودِ وَقَدْ
 أُعْطِيَ الْخَلْقَ كَمَا أُعْطِيَ آدَمُ وَدَاوُدُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 وَأُعْطِيَ الْمَلَائِكَةُ كَمَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْحُسَيْنُ
 كَمَا أُعْطِيَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْخَلَّةُ كَمَا أُعْطِيَ
 إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْكَلَامُ كَمَا أُعْطِيَ مُوسَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْعِبَادَةُ كَمَا أُعْطِيَ يُوسُفُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الشُّكْرُ كَمَا أُعْطِيَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بِتَحْقِيقِ دَادِهِ شَدِّ خَلْفَتِ وَنِيَابَتِ رَاچَانَكِه دَادِه شَدِّ آدَمُ وَدَاوُدُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
 وَدَادِه شَدِّ مَلِكِ وَطَلَنْتِ رَاچَانَكِه دَادِه شَدِّ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَادِه شَدِّ
 حَسَنُ وَجَمَالُ رَاچَانَكِه دَادِه شَدِّ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَادِه شَدِّ خَلَّتِ اِتْحَا
 رَاچَانَكِه دَادِه شَدِّ اِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَادِه شَدِّ كَلَامُ وَخَطَابُ رَا
 چَانَكِه دَادِه شَدِّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَادِه شَدِّ عِبَادَتِ وَطَاعَتِ رَا
 چَانَكِه دَادِه شَدِّ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَادِه شَدِّ شُكْرُ رَاچَانَكِه دَادِه شَدِّ
 نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَخْفِي دَسْتِ مَبَادِكِ هَرِ كِي رَا اَزْ أَنْبِيَاءِ كَرَامِ وَصَفِي وَتَقِي فَاصِلِ

در تفسیر

باتصاف آن ابراهیم خلیل الله شتند و کلام که لقب کلیم الله کاشف از موصوفت
موسمی بالست و عبادت و طاعت که یونس باتصاف آن مشهور اند و شکر که آنرا
نامزد نوح کرده اند مجموعه این صفات و کلمات این کمالات است ممدن حمت
آن سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیمات ست خوش گفت آنکه گفت
شهر حسن یوسف و هم عیسیٰ و یحییٰ و اری ۱۰ انچه خوبان همه دارند تو تنها داری ۱۰
بلکه اگر دیده بصیرت و اشود و نظر بغور و امعان رود و حضرت ختم المرسلین علیه الصلوات
و السلام شریک غالب و در جمله اوصاف کمال برآمده علم قصب سابق ربانی
درین میدان برافراشته قدم اعجاز تو ام را از سایر انبیاء تراز که شسته اند
نمی بینی آدم و داود و اگر لقب به خلیفه الله ساختند نوبت محمد رسول الله
پیشگاه بنام نامی نواختن عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان حاضر نمود
حق جل و علا بظباب سرور انبیا و مقدمه حضرت زینب زهرا و جنت اکبر فرمود
زنان مهر شاهده جمال یوسف اگر دست بجای ترج بریدند مردان عرب آینه
کمال مطلق صورت من را نمی فقط رأی الحق دیدند اما سیم اگر لب شکر خلت
پوشید محمد قبا بی محبوبیت در بر کشید موسمی اگر کلام حق بطور از دور شنید
خسیر بشر حق را بر عرش از نزدیک به دیده سر دید مشتم بر عبادت اگر
یونس بن موسمی است فاذا فرغت فالنصب منشور مصطفی است نوح بشکر اگر
مشهور است احمد و صبر و شکر هر دو مشهور المختصر هر جالی و کمالی که بسا بر انبیا
و اند همان و بهترینان بسرور انبیا و اند چنانچه صفات مذکوره که فردی
فراوی و ذوات حضرات انبیاء رنگ نهد و گرفتند اجتماع و از و اوج آنها
در یک است پاک آن سرور عالم خیر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم
جلوه دیگر و کمالی آینه پدید آید یکن چون اشتراف یکران عالق از تضرع

و امتیاز کلی و اختصاص جمعی است آن حضرت قائم نبوت و رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم مخصوص و ممتاز ب دیگر اوصاف و کمالات ساختن تا شانه فضیلت
بی پرده بر منصفه ظهور جلوه گریند و نقش اشرفیت بی شائبه خطا و اختصار بگین شود
نشیند لهذا اضافه می شود و قد زیدت له کمالات آخر من انواع الولايات
و المحبوبة المطلقة و الاضطلاع المطلق و الرؤیة و القرب الاکثر
و الشفاعة العظمی و الجهاد مع أعداء الله الی غیر ذلک
من الکمالات کما لعلم الوسیع و العیر فان الاکثر و القضاة و الفتنیة
و الاجتهاد و الاحتساب و القراء و غیرها تحقیق زیاده کرده شد برابر
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کمالات دیگر از اقسام ولایات و تصرفات
و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلق و دیدار حق و قرب تمام و شفاعت عظمی و جهاد
و محاربه با دشمنان خدا و غیر ازین کمالات کمالات دیگر هم اضافه شد همچو علم وسیع
و عرفان اتم و قضا و فتوی و اجتهاد و احتساب و قرأت قرآن و غیر آن باید دانست
که ولایت عبارتست از تصرف و تقلید و قرب و منزلت نزد رب المشرقی و رب المغربین
و این تصرف عام و قرب تمام متنوع بانواع کثیره و منقسم باقسام حدیده است که بیان
تفصیلی آن بر صفحه دوا رین و صحیفه کونین هم ثبت نمی تواند شد و از اینجا است
که الولاية افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت حتی که عبارت از معامله
را از دنیا با خدا و قرب تمام با مولی است افضل از جهت نبوت است که مراد
از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است و محبوبیت مطلقه بفسیر از آن است
که جمله اقوال و افعال و احوال و نظام و باطن محبوب مرغوب حق باشد
و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه خودش سر اسر مقصود و مطلوب
حضرت مطلق گردد و وصف عامی مطلق که بظاهر تفسیر محبوبیت مطلق است

در واقع پیش از اینجه بر زبان آنست که چه محبوبیتی ملازم مقبولیت است پس
 مقبولی نظری است به موجب طلوع باشد فلذا تقدیریم محبوبیت بر صطفای اختیار افتاده
 تا ترتیب فاضلی میان دو نوعی و دلیلی و ابقی ترتیب طبعی بنظر آید و ملا حظت قدم
 و تا خرفیها بینا که چگونه از دست نزود و در ویت که عبارت از دیدار حق است تحقیق
 همین است که در شب معراج بدیدار دست داده و قرب تمام که مریدانی فانی
 مکان قیاس تو شین و اذاتی افسیه نیست هر چند حسب تعارف زیاد بر اتصال
 و وقیفه کمان که با هم پیوسته باشد و اضافه بر تعاقب و کس متعاقب که هر یکی
 هم آنخوشش دیگری کرد و قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن
 آیه وانی هدایتی است از سوی الهی که یحیی و یسایا و یونس و ارمیا و ابراهیم و اسماعیل
 باشد نسبت بذات منبعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی است
 که بسای عقل و شعور تا آنجا توان رسید و شاید این مرتبه را هزار سال وقت و تلاش
 در آنخوشش نباید کشید چنانکه مثل روح الامیرین بقرب منزه است که در آن مقبولان این شعر
 ششم اگر کسی روی برتر پریم فرسخ تجلی بسوزد پریم من زبان کشاید
 ظاهر افهام و او هم ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یار که آنجا پروردگار کشاید
 و شفاعت عظمی که مقصد مد آن نجات از تجلی و خانی که جملة انبیای کرام
 درین فضیله مجرب است ظلال بجایست خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه آن
 استخوان من سائر عصابه من استخوان من از نار جهنم است که رضای شفیع الهی من
 منطوق و کسوف یحیی که ملکوت من مفری بدون آن نگفت اند و خود ظاهر است
 و بهر گمان با هر وجه و یاد دشمنان خدا اختصاصی است که احدی از انبیای غیب
 آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام بنفس نفیس خود آن مامور نشد و این کمالی است که شعر
 از منتزای شجاعت است که کلام معجز نظام انا الهی که کذب انا ابن عبد المطلب

بخدا

بخدا فیه برآن گواه است و علم وسیع که فحوا می علمت علم الاولین و الآخرین
 کلی ازین گستان است و دایره فاعلی الی مجید ما اوتی تمیمی ازین بوستان
 خارج از نطاق ناطقه انسان و حال عرفان اتم از تقدیمه قرب اتم ظاهر هر چه قدر
 که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و چون قرب اتم بجای رسید که گنجه آنرا
 بیدیه عقل دور بین نتوان بود پس عرفان اتم هم به تربت فائز که بهوش و جویس
 از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت از رفع قضایا و قطع تنادع میان
 بندها خداست از لایحه خلق کریم و لطف عظیم آن صلح کل و مادی سبیل پیدا
 و بهر یک که متنی صمیمین هنگام فیصله و بحق و باطل بجز صورت رضا و مرآت و با
 نمیدیند و غیب از آمو صدق فاشا به مقتال را و را نخواستن بیان نمی کشیدند
 و قانون فتوی از نظاره شواهد کتب احادیث و سیر نصارت بخش البصار
 ناظران است و دستور العمل براسه قاضیان و مفتیان و اجتهاد و هدایت
 بنیاد که وحی باطنی عبارت از ان است بعد انتظار وحی بصورت قوت
 حادثه عمل براسه بیضا ضیای مستبنی بران و قاعده کلیه براسه جزئیات اجتهاد
 حمله چندان و احتساب که معامله محاسبه بندگان و جزا و سزا بهی برانست
 ابواب ورود و قصاص و جنایات و تعزیرات منادی بآن و کمال قمارت که شتاب صورت
 تجوید و وجه اختلاف کلمات و حروف قرآن است به تفصیل قرار سیده و غیر آن
 مستغنی از بیان اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات
 تعبیه کرده اند پس منجمه انچه متعلق بحسب شریف است این است که اندیش نیست
 همچو پیش رو در شب تاریک مانند روز روشن میدیدند و این نشو و نیلی است
 روشن برینیکه بدن لطیف و عنصر ظریف گوئیار و مجسم بوده که کار فرما
 قضا از شیر ارواح معتدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق

بر روی آن کشاده و قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره که حبس
مغفله را بچشم رسیده سمت قبله راست فرمود و نوازده ستاره عقد ثریا بی شائبه
تکلف بدیده ظاهر شماری نمودند و درین مقام تماشا کردنی است که نگاه معجز است باده
و حقیقت دور بین حق بینی بوده که هر کجا که میرسد کار خود میکرد و کمال سماعت
بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرمودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرموده
ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح
نگشته بگوش من رسیده از آن باب به نقاد نیز ملائک برای متابعت سوره
انعام رخت نزول از آسمان بسوی زمین کشیدند و درین حدیث قوت شهودائی و
بینائی هر دو یافتنی است که هر قدر که آن حضرت علیه الصلوٰه و التحیة عنایت شد
نصیب گری نگشت و کمالاتی که مخلوط با عجاب دهن بوده خود مشهور است چنانچه
شفا فی در چشم حیدر صفدر بر روز خیر از تطلیة براق شریف دست داده و فریغ تشنگی
امام ثانی از انکه اثنا عشر از برکت رسیدن ^{بکین آب} آسمان اعجاز بسیار اتفاق افتاده
که تمام روز از سیرابی روی آب ندیدند و روز عاشورا در واقعه کربلا اطفال
الطبیات عظام همین مجزه را در سلسک تجربه علی الدوام میکشیدند و جلالت آب
درین که شان غسل شکسته و آب حسرت را در گلوئی قند مکرر کرده بستر چنان بود که
یکقطره از آن آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن جمال
و براق و لمعان نور کمال چگونگی که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه روایت
برای بن مانع بر آن گواه است که در شب ماه آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام را
تخلیه سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم
بجد که لمعان نور آنحضرت غالب بر روشنایی ماه بوده از نیجاست که گفته شهر
تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر خرامی + ارفی بگوید آن کس که گفت لن ترانی

تحریر الشهادتین

و حال لطافت و نظافت کف و عطر بیزی و عنبه نشانی بنیمیم بدن از حدیث انس بن مالک
 حالی از باب خبرت و احیای بصیرت است و ما سبست و نیاجه و لا حریر البین
 من کف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا شمت من کاه و لا خیر الاطیب من
 راحه البتی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام زیاده تر
 از دیبا و حریر بوده و سبب نماند نسیم بدن مبارک باب تفضیل بر روی مشک و عنبه
 کسوده و از نیجاست که از هر کوچه و کوچه که گذشتند بگذر تمام عنبه و عطر میگشت حتی که
 بهمین علامت و نشان پس ماندگان تا حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 میرسیدند و علی بن ابی طالب و دیگر کمالات مبدنی که بیانش بسطی در کلام خواهد آمد
 و در ای این قسم کمالات پس کمال شوق و فرخنده من شمس است که از عربت مانند
 آشتار یافته چنانکه راجه سر اندیش کار شد تصدیق این ساخته مرغوب
 از بهر همان شاستردان شده مشرف باسلام گردید و راجه بهو ج حاکم کن
 وقت شب خود مش این مجزه را بچشم سر دید و کمال سیر عرایی و سواری براق
 و گذشتن از سدره المنتهی و رسیدن تا آفتاب قوسین او آذنی بخلوق سوره اسر
 عیان است و عیان راجه بسیار و کمال اول بر آوردن سدر از قبر بوز محشر
 و حصول افاقه از بیوشی از همه پیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملائکه
 در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی نشستن و بمقام محمود مشرف گشتن
 و لواهی حمد و دست دادن و حضرت آدم را با فریت در ظل آن بوالگذاشتن
 و اولین گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر همه و بهشت کشودن و برتر به
 وسیله که فوق آن هیچکس مرتبه متصور نیست اعزاز یافتن و در مقام شفاعت
 مخلی باطن شتافتن به مخصوص بس و رانسیا علیه الصلوٰه و الشاست
 مجمل استیفا کمالاتی که از دایره تخمین و تجویز میسر و در است

در ای این قسم کمالات پس کمال شوق و فرخنده من شمس است که از عربت مانند آشتار یافته چنانکه راجه سر اندیش کار شد تصدیق این ساخته مرغوب از بهر همان شاستردان شده مشرف باسلام گردید و راجه بهو ج حاکم کن وقت شب خود مش این مجزه را بچشم سر دید و کمال سیر عرایی و سواری براق و گذشتن از سدره المنتهی و رسیدن تا آفتاب قوسین او آذنی بخلوق سوره اسر عیان است و عیان راجه بسیار و کمال اول بر آوردن سدر از قبر بوز محشر و حصول افاقه از بیوشی از همه پیشتر و سواری براق و بودن هفتاد هزار ملائکه در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی نشستن و بمقام محمود مشرف گشتن و لواهی حمد و دست دادن و حضرت آدم را با فریت در ظل آن بوالگذاشتن و اولین گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر همه و بهشت کشودن و برتر به وسیله که فوق آن هیچکس مرتبه متصور نیست اعزاز یافتن و در مقام شفاعت مخلی باطن شتافتن به مخصوص بس و رانسیا علیه الصلوٰه و الشاست مجمل استیفا کمالاتی که از دایره تخمین و تجویز میسر و در است

و کما استشهد علیہ فی سائر احوال و قم کبعض خلقاتہ لہ لکشتہ از آمدن
 تہہا کہ اگر شہید میگشت تا کمان و پوشیدہ چنانکہ واقع شد برای خلفاے
 او استہادی یافت امر شہادت و با جرات شہادت بعض خلفا کہ مرا و از ان حضرت
 عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم داشتند اندک سبیل اختصار نیست کہ حضرت فاروق اعظم
 رضی اللہ عنہ و مدینہ طیبہ نویسی مسی بنویشتن علی باب امت نماز فجر داشتند کہ ناگاہ
 فیروز مجوسی کہ اورا بولولومی گفتند و از مدتے و رکیب بودہ انتظار فرصت
 وقت میداشت در عین مشغولے نماز قابو یافتہ از کار دو و سہ دوستہ ضریہ
 بر شکم آنحضرت زدہ اولین رخنہ در بنای اسلام انداختہ زوی خود را بدو دہ
 جسہ تیرہ و سیاہ ساخت پس آنحضرت زخمہاے کاری خوردہ ہماخت
 بصبر و تحمل نشستند و عقد اختلاف امامت نماز را در میان حالت بگردن
 عبید بن جراح بن عوف بستند بعد از آنکہ آنجناب ابجائہ آوردند بتادیہ و صایا
 و تمجیل شور می پروا خستہ روز سوم کہ یکشنبہ غزہ محرم الحرام سنہ سبت
 و چہارم از ہجرت نبوی بودہ شہادت شہادت خوردہ بفردوس علی شہادت
 اہل قعہ شہادت حضرت ذوالنورین رضی اللہ عنہ پس این سانچہ و حقیقت
 مقدمہ الجیش واقع کہ بلا و فوج آن در وقوع مصیبت و بلاست کہ انجہ از جوش
 مصائب بر سر وقت خلیفہ ہجرت نہایت صبر و تحمل بر آن کہ محض بداعیہ شوق و مای
 کلمہ گو بیان بودہ خارج از طوق انسان است خلاصہ بعد نماز جمعہ ہمز و ہم فوج
 چند کس از شور بختان بلواریان مصر از بام ہمسایہ در منزل شریف رسیدہ
 در حین مشغولی ببلات قرآن شہادت شہادت باب شمشیر و گاہی ثبوت آن
 مظلوم رنجستہ دست خود را بہا مان دوزخ آویختند چنانچہ سحری خون
 آنحضرت شہرخی کہ می بینید کہ اندوہ و ہوا شہادت انعیام کہ دم شہادت نوبت

فمن
 دگر احوال
 جان شہادت
 خلفا و
 سہ
 فوجی و وزن
 کوی بیست
 اندرون ۱۱۱

غصہ
 شوق و مای
 یاز و شوق
 اندر شوق
 فوجی و

تلاوت یگان و همان آیه آن وقت جاری بر زبان پوده گردید و هنوز با وجود انقضای
زمان و مقرر و دور همان اثر خون و ران مصحف که مشهور به مصحف امام است موجود
و در نظر خواص و عوام مشهور و قایلین ساخته یعنی افتاد خون حضرت عثمان
بر پایه مذکوره و رنگین شدن آن آیتی است از آیات الهی که تفسیرش متناهی است
و بیان نیست و مقتضای از واقعیه شهادت حضرت شیر خدا اینست که حضرت
علیه السلام و الشان نیست که از عادات شریعت آنحضرت بوده که در تارکین شایسته
برای تادیه نماز فجر از خلافت سر بر می کرد و تشریف آورده مردم خوابیده را
بصدای تکبیر میخواند و مردم بیدار شده بر انجام وضو و طهارت بروا میزدند
همین عادت از مسجد و آمدند که از عقب ستون ابن ابی عمیر یک نفر از مشایخ
زهرنگین بر سر مبارک ایشان زد و هر چند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر در کار خود
نموده و این باجرا نوزدهم رمضان سال چهارم از هجرت که زبان القطار خلافت
نبوت بوده اتفاق افتاد و روز سوم بیست و یکم آن ماه هم جایگاه شهادت
و تسبیح عظام خلد برین گشتند تا آنکه و انما الیه راجعون بالجمله حصول شهادت
بفلس تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عصر در همین روز صورت گرفته
که در معرکه جنگ با کفار یطربی اعلان و اشتغال خلعت شهادت و پیشانی
پاناکان و پوشیده صورت است شهادت در آینه داختمای و دیدن بر پشت برپا اول
شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام دین و ملت در هم و بر هم گشت
و بر تفتدیر ثانی امر شهادت بعد شهرت و شهرت نمی رسید بلکه شاهد شهادت
خداست و کمال نمی پوشید چنانکه میفرماید بَلْ وَ لَ تَسْتَلِ الشَّهَادَةَ إِلَّا أَنْ
تَقَامَ الشَّهَادَةُ أَنْ يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي الْغُرْبَةِ وَ لَ تَكُنْ لَهُ أَنْ يُقْتَلَ
بِحَرَادَةٍ وَ لَ تَكُنْ جَسَدُهُ مَطْرُوحًا وَ يُقْتَلَ حَوْلَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ

حصول کمال از کمالات باقی نماند فاشتنا بت احسنین علیہما السلام
 من باب جسد هما علی افضل الصلوٰات والخیات وجعلت
 قرآنین لک خطیہ وخلق لک لایعین نائب وقائم ساخت آن عنایت و ارادگی
 حضرت امام حسین و امام حسین علیہما السلام را مقام جدا مجدایشان و گردانید
 این هر دو قرۃ العینین را و آئینہ براس ملاحظہ کمال او و ویر خسارہ براس
 مشاہدہ جمال او تا صورت کمال شہادت درین مرات رسول نامہ می شود
 و صفات طینت تنین عینک شہادت رسول الثقلین گردد و چون شہادت
 در نفس الامر انحصار و رد قسم از سترہ و علانیہ داشت و هر یک را از اینها
 لازم و آثار مخصوص است کلام در تقسیم و تفصیل آن میرود و کما کان الشہادۃ
 علی اقسامین شہادۃ کاسیۃ و شہادۃ کاعلانۃ فی شہادۃ علیہما
 و ہر گاہ بود شہادت بد قسم کی شہادت ستری و دیگر عیبانی و اجتماع این
 قسمین متضادین در محل و حد از محالات است قسمت کردہ شد بران هر دو
 یعنی کہ را از سبطین طینین شہادت ستریہ دادند کہ در جلباب خفا و اختفا
 شاہد حاش مستور و محبوب ماند و دیگرے را شہادت علانیہ
 چنانکہ تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز از ارض تا سما آشکارا
 و ہویدا باشد و از انجب کہ غیب را بر شہادت و سترہ ابر علانیہ گفت و ممتناہ
 تقدیم طبع بر وضع است و نیز سترہ اجمال است و علانیہ ہرچہ تفصیل و تفصیل
 بعد از اجمال واقع و بالغ فرزند اکبر را مختص بقسم اول فرمودند و فرزند
 اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدیم و تاخیر رتبی میانہ
 سبطین از دست نرود و ظهور شہادت بعد مرتبہ غیب و وقوع تفصیل بعد
 اجمال صورت پذیرد و اجمال ہمین تفصیل است کہ ارشادی شود فاختص السبط

الاكبر بالقسم الاول پس مختص گشت فرزند اكبر با قسم اول يعنى شهادت
 سرية جلال شروع و روزم و آثار ميرو و كذا كان امرها مستورا لم يظهر
 لها ذكر في الوحي و امرها عند الوقوع ايضا حتم وقعت
 على يدتي زوجته و الزوجة من علائق المحبة دون العداوة
 و كل ذلك لا ينافي مع السيرة و الاختفاء و لذلك لم يخبر به
 النبي صلى الله عليه و آله و سلم و لا امير المؤمنين عليه
 السلام و المشنا و لا غير هسا و هرگاه بود حال شهادت سرية پوشيده
 و نهان از نظر روان ظاهر گشت ذكر آن در حجت و شتمه ماند حاشي نيز و وقوع
 نيز تا آنكه واقع شد بر دست نه و جدا و حال آنكه نه و حجت از علامه هاي محبت
 نه عداوت و اينهمه براي آن بود كه اين قسم شهادت بنبي نرسد و اخفاست
 و لهذا خبر نداد بوقوع آن بغير خدا صلي الله عليه و آله و سلم و نه امير المؤمنين علي
 عليه السلام و نه غير ايشان يعنى هرگاه بناي اين قسم شهادت بر سر و اخفا بوده
 از كتمان اين راز نگرزي افتاد لهذا و وقوع آن از دست زوجه كه نه همچو اخفائي
 نبايد براي اشتباه و استتار صورت بست و بيانش در حجت سادى و هم خبر
 خير البشر و نيز در اثر جناب حيدر صفدر و ابرو گشت تا اين سر مكتوب قبل از
 وقوع در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثاني كه بناي او بر شهرت و اعلان
 است چنانكه حاشي بيان ميشود و انحصار السبب الاضطر بالقسم الثاني
 و كذا كان مبدء امره على الشهرة و الاعلان انزل
 او لاني الوحي على لسان جبريل و غيره من الملائكة ثم
 يتعين السكان و تسميته و تعيين الزمان و هو رأس السبعين
 ثم اشتهر امره و اعلان ذكره على لسان امير المؤمنين

کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي تَفْسِيرِ الْإِسْقِطِينَ وَخُصَّاصِ بَاقِ فِرْزِ دَاغِغْرِ قَسَمِ
 دوم از شهادت و هر گاه بود و منهای امر آن بر شهرت و اعلان نازل کرده شد
 اول و روحی بر زبان جبرئیل و غیر آن از ملائکه بعد از آن تعیین مکان و قسمیدن
 که مشهور بکبریا است و تعیین زمان که شروع سال شصت و یکم از هجرت بود و
 پست شتهار یافت امر آن و ظاهر کرده شد ذکر آن بر زبان جناب میرالمؤمنین علی
 کرم الله وجهه در سفر و اوطاف خفیه که نام موضوع در حد و عراق است و بیان
 بسیار لغوی چون بنای قسم ثانی که مرتبه کمال شهادت است برشتهار و اعلان اشتند
 مطلب اولام و ثانی که مقتضی کمال فیه اظهار باشد ضرور باید اندازد که شش قبل از
 وقوع واقعه در روحی مساوی با تعیین مکان و زمان و در گشت و نیز بیان شش از
 زبان ولایت ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از شروع ساخته
 صورت است اما موریکه بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار و اظهار باشد
 پس بیانش میسر و در نتیجه کما وقعت واقعة الشهادة اشتهد
 أمروها یا ثقلاب الثوبية دما ولا مطار الدم من السماء
 و هتف اهلوا قنیا المراتی و نوخر الجحی و بسکالهم و طواوین
 السباع عافیات حیاتهم و دعول الحیات فی مناخر قانیله الی غیر
 ذلک من اشکال الشهرة پست هر گاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال
 آن با انقلاب خاک بخون و باریدن خون از آسمان و نالیدن با تفتان
 پر پر و او نوحه و گریه ایشان و گردیدن و زندگان کرده اگر دبرای محافظت
 بدن او و آمدن مارها و سوراخها و بی بی قاتلان او و غیره آن از
 اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست که بعد از شروع ساخته
 هوشش ربا و وقوع واقعه جاگز است شهادت حضرت علی (ع)

علیه السلام من التخیة والثناء بشتی از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا بموجب
 اشتها و باعث اظهار این واقعه غریبه و ساخته عجیب گردد و از آن جمله آنکه
 خاک بخون است حتی که سنگ از اجاز بیت المقدس باقی ماند که از زیر آن
 خون تازه درخایت سرخی نه براند و باریدن خون از آسمان بجایی رسیده بود
 که خم یابو و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود و آنرا گریستن هوا تعفت
 برای آن نوحه جن و بکای اینها پس بر عوف حال که از بدعات ششمنیه مختصره
 جهال است و هیچ محلی از عقل نقل نمی نشیند محمول نباید کرد بلکه مراد از متعفن
 هوا نفس برای اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکاوت ششمنیه
 سید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموال بطریق تاسف و تلمذ است
 و بس نوحه جنیان و بکای ایشان عبارت است از گریستن بفریاد و فغان
 نقطه آن نوحه منوع که محمول و مرسوم بتدرعان این زمان است که در کتب
 صحاح و روایات متهمه همانعت شدید و زجر و منع و وعید بران ثابت
 و متمم کس عبارت من رساله شریفه را محمول بر سندی بدعت ساختن خود را
 در بایده ضلالت انداختن است و بران ساطع و حجت قاطع به منته مراد
 مصنف علیه الرحمة فحوی مرثیه های منقول از زبان جنیان است
 که بجای خود بیاید و آنچه گفتم شاید از تعصب ندارد که مقصود از این کلام هدایت
 خاص هم است نه ضلالت کافه اما محافظت درندگان بر اسرار ابدان
 شهیدان و در آمدن مارها و سوسن خ بینی قاتلان پس برای عجز ناظران
 و سامعان و سزای بدجنان است اما و رای اینها از اسباب شهرت
 و اعلان مانند خنظل شدن گوشت شتران لشکر این امام زمان و سوخته شدن
 زعفران دم مالیدن بروی زنان و سیاه شدن روزها همچو شبهای آن

وگره بستن آسمان تا امتداد زمان و غیر از آن از جوارش دور آن آینه مذکور شود
و طوطو چنین وقایع خون کن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان
بر آنست که مذکور می شود و لیکن الخاضعون و الغائبون
عَلَى وَقُوعِهَا بَلَّ بِإِقْدَارِ الْبَحَاءِ وَالْحُزْنِ الْمُسْتَعْمِرِ وَتَدَكَّرَ تِلْكَ
الْوَقَائِعَ الْهَائِلَةَ فِي أَمْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَدْ بَلَغَتْ هَاجِرَةُ
الشُّمُورَةِ فِي السَّلَاحِ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْجَنِّ
وَالْأَنْسِ وَالْمَنَاطِقِ وَالصَّامِتِ مَطْلَعِ شُونَده حاضران و غائبان بر وقوع
این واقعه بکه اطلاع یابند به باقی گذاشتن گریه و خرن مستمر و یادداشتن
این وقایع هولناک در صامت اوتار و قیامت فلان تا تحقیق رسیدن وقایع
بنهایت شهرت و عالم علوی و عالم غیب و شهادت جن و انس گویا و بی زبان
که مراد از حیوانات و جمادات است یعنی غایت از اظهار و شتمن و طوطو نواز
و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع حاضران و غائبان است که هر حاضر و غائب
برین سانحه هوشش را مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک ترک و ناجیک
بر چنین واقعه غم فرساخته و اگر چه بکه مقصود اصلی و غرض حقیقی ازین همه باقی
ماندن غم و اطمینان و تذکر و یادگاری وقایع هولناک و وسوای غم فرسود و برین
همت تا قیام قیامت است و لهذا واقعه بنهایت شهرت و استتار
در عالم علوی و سفلی رسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و شهادت جن
و انس و مناطق و صامت مشتهر گردیده و چون معتد که شهادت می رسد
آوان بیان مقصود و انچه متعلق آنست رسیده چنانچه میفرمایند
إِنَّا تَمَتُّدَتْ هَذِهِ الْمُقْتَدِمَةُ فَلْتَذْكُرْ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَذَا
الْبَابِ مَعَ الْإِشَارَةِ إِلَى مَا تَتَعَلَّقُ فِي تَارِيخِ الْمُقْتَدِمَةِ مَرَّةً

تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم چیزی را که متعلق باین باب است باشد تا
 بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعب تمهید مقدمه هنگام بیان
 مقصود دست و بیانش موقوف بر تقریر اثبوت سبطین طیبین برای جناب
 رسول القلین و تقریر میراثیت حسنین مطهرین برای ملا خطه جمال بکمال بنی الحزین
 صلی الله علیه و آله و سلم است شروع و اثبات هر دو مقدمه نمی شود اما مقدمه اولی
 پس تفصیلاًش اینست **فَنَقُولُ أَمَا كُنَّا السَّبْطَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى**
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكُلُّهُ وَجْهَانِ پس میگوئیم ما بودن سبطین یعنی
 حسن و حسین و فرزندان چند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس برای
 آن دو وجه است یعنی ثبوت اثبوت حسنین علیهما السلام بر اساس حدیث پیغمبر
 علیه الصلوٰة و السلام بنی هر دو وجه است **أَوَّلُ أَنَّ ابْنَ الْبَيْتِ كُنَّا**
حَكَمَ الْأَبْنِ وَلِهَذَا يُعَدُّ عَيْشِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْتِي إِسْرَائِيلَ
 وجه اول آنکه پیغمبر خدا یعنی نواسه برامی او حکم پیغمبر است و لهذا شمرده شد عیسی علیه السلام
 و فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پیغمبر است و حضرت محمد هم از اولاد
 یعقوب و لهذا عیسی از فرزندان یعقوب شمرده و گشت پس ثابت شد که پیغمبر
 و حکم پیغمبر و **الثَّانِي الثَّانِي فَقَدْ ثَبَتَ بِطَرِيقٍ مُتَعَدِّدَةٍ أَنَّ الَّذِي**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا ابْنَايَ وَوَجْهٌ دُونِ بَنِي یعنی پیخوانگی است
 پس تحقیق ثابت شد بطریق متعدد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایشان
 یعنی حسن و حسین هر دو پیغمبرند و از موکدات این حدیث است آنچه
 امام احمد بن حنبل در سند خویش روایت فرموده بیانش اینست و روایتی
أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّدِيِّ عَنْ هَانِئِ بْنِ هَانِئٍ
عَنْ أَسِيدِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ رِضَى اللَّهِ عَنْهُ قَالَ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ جَاءَهُ

و در آخر ای مملعه و شبیه بر وزن قمیض فتح شین معجزه کسریای موحده مخففه لمحق
 سیای شناه تثنائی و رای مملعه و آخر و شبیه بر وزن محدث بضم میم و فتح شین مع
 و رای موحده مشدده کسوره و رای مملعه و آخر پس از بارون علیه السلام اندیشه
 نمائید که این روایات و امثال آنها منقح میشود که حضرت مجتبی در حضور حضرت سنان
 علیه الصلوٰة والسلام صحیح و سبالم پیدا شده مشرف بشرف تسمیه ز زبان نبوت
 تیحان گشتن و نیز باید دانست که جناب امیرالمومنین کرم الله وجهه و اقی عرف
 و عادت عرب که پس از آن خود را اسمی بنام اکابر مشهوره و رؤسای مملعه میکردند
 فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده و مسند بر موده بودند
 و هرگاه تبدیل اسمی سه گانه از ارشاد رسالت بنیاد و بطور آمد دریافت شد که نام
 فرزندان بنام رؤسای جاہلیت نباید گذاشت و لهذا حضرت ایشان کرم الله وجهه
 بن از آن پس از آن خود را بنامهای کبریای زمان فترت ایام جاہلیت می نامیدند و بلکه با
 صحاب کبار و خلفای نامدار می نمودند و در چنانچه ابو بکر و عمر و عثمان و غیره و اسمای فرزندان
 جناب ولایت آب باتفاق طمانت و و کتب معتبره مروی است پس قیاس
 است بر بنام خلفا که کار بنام حرب قیاس بمقابلہ نفس است اما مقدمه ثانیه پس
 برایش نیست و آقا کوفه ما ائین ملا حظتہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یقین و یقین و آقا بودن حسین و و آئینه برای ملاحظہ جمال باکمال آنحضرت
 علیه السلام علیه و آله و سلم پس بدو وجه است اکا و ل من جهة التیاد و المطلقہ
 اول از جهت سیادت مطلقه است یعنی جبهت سیادت مطلقه که عبارت از
 سه واری می قید است جناب حسینی آئینه جمال صید الکوین گریز و بزم و بزم
 نیست که مذکور میشود و فقد اکبر النسانی و الزوای و الضیاء من حدیث
 یابو یقین عن ابی سعید و ابن ماجه عن ابن عمر عن عائشہ

عمر الشهدا
 و در آخر ای مملعه و شبیه بر وزن قمیض فتح شین معجزه کسریای موحده مخففه لمحق
 سیای شناه تثنائی و رای مملعه و آخر و شبیه بر وزن محدث بضم میم و فتح شین مع
 و رای موحده مشدده کسوره و رای مملعه و آخر پس از بارون علیه السلام اندیشه
 نمائید که این روایات و امثال آنها منقح میشود که حضرت مجتبی در حضور حضرت سنان
 علیه الصلوٰة والسلام صحیح و سبالم پیدا شده مشرف بشرف تسمیه ز زبان نبوت
 تیحان گشتن و نیز باید دانست که جناب امیرالمومنین کرم الله وجهه و اقی عرف
 و عادت عرب که پس از آن خود را اسمی بنام اکابر مشهوره و رؤسای مملعه میکردند
 فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده و مسند بر موده بودند
 و هرگاه تبدیل اسمی سه گانه از ارشاد رسالت بنیاد و بطور آمد دریافت شد که نام
 فرزندان بنام رؤسای جاہلیت نباید گذاشت و لهذا حضرت ایشان کرم الله وجهه
 بن از آن پس از آن خود را بنامهای کبریای زمان فترت ایام جاہلیت می نامیدند و بلکه با
 صحاب کبار و خلفای نامدار می نمودند و در چنانچه ابو بکر و عمر و عثمان و غیره و اسمای فرزندان
 جناب ولایت آب باتفاق طمانت و و کتب معتبره مروی است پس قیاس
 است بر بنام خلفا که کار بنام حرب قیاس بمقابلہ نفس است اما مقدمه ثانیه پس
 برایش نیست و آقا کوفه ما ائین ملا حظتہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یقین و یقین و آقا بودن حسین و و آئینه برای ملاحظہ جمال باکمال آنحضرت
 علیه السلام علیه و آله و سلم پس بدو وجه است اکا و ل من جهة التیاد و المطلقہ
 اول از جهت سیادت مطلقه است یعنی جبهت سیادت مطلقه که عبارت از
 سه واری می قید است جناب حسینی آئینه جمال صید الکوین گریز و بزم و بزم
 نیست که مذکور میشود و فقد اکبر النسانی و الزوای و الضیاء من حدیث
 یابو یقین عن ابی سعید و ابن ماجه عن ابن عمر عن عائشہ

عمر الشهدا
 و در آخر ای مملعه و شبیه بر وزن قمیض فتح شین معجزه کسریای موحده مخففه لمحق
 سیای شناه تثنائی و رای مملعه و آخر و شبیه بر وزن محدث بضم میم و فتح شین مع
 و رای موحده مشدده کسوره و رای مملعه و آخر پس از بارون علیه السلام اندیشه
 نمائید که این روایات و امثال آنها منقح میشود که حضرت مجتبی در حضور حضرت سنان
 علیه الصلوٰة والسلام صحیح و سبالم پیدا شده مشرف بشرف تسمیه ز زبان نبوت
 تیحان گشتن و نیز باید دانست که جناب امیرالمومنین کرم الله وجهه و اقی عرف
 و عادت عرب که پس از آن خود را اسمی بنام اکابر مشهوره و رؤسای مملعه میکردند
 فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده و مسند بر موده بودند
 و هرگاه تبدیل اسمی سه گانه از ارشاد رسالت بنیاد و بطور آمد دریافت شد که نام
 فرزندان بنام رؤسای جاہلیت نباید گذاشت و لهذا حضرت ایشان کرم الله وجهه
 بن از آن پس از آن خود را بنامهای کبریای زمان فترت ایام جاہلیت می نامیدند و بلکه با
 صحاب کبار و خلفای نامدار می نمودند و در چنانچه ابو بکر و عمر و عثمان و غیره و اسمای فرزندان
 جناب ولایت آب باتفاق طمانت و و کتب معتبره مروی است پس قیاس
 است بر بنام خلفا که کار بنام حرب قیاس بمقابلہ نفس است اما مقدمه ثانیه پس
 برایش نیست و آقا کوفه ما ائین ملا حظتہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یقین و یقین و آقا بودن حسین و و آئینه برای ملاحظہ جمال باکمال آنحضرت
 علیه السلام علیه و آله و سلم پس بدو وجه است اکا و ل من جهة التیاد و المطلقہ
 اول از جهت سیادت مطلقه است یعنی جبهت سیادت مطلقه که عبارت از
 سه واری می قید است جناب حسینی آئینه جمال صید الکوین گریز و بزم و بزم
 نیست که مذکور میشود و فقد اکبر النسانی و الزوای و الضیاء من حدیث
 یابو یقین عن ابی سعید و ابن ماجه عن ابن عمر عن عائشہ

و استثنایکه در زیادت حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مذکور است محمول بر زمانی است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین استثنای در باب تفضیل خود فرموده اند
پس این استثنای برای مطالبقت مرآت با مرئی ضرور است و بعد از آنکه رفع
استثنای از مرئی مرویست از مرآت هم رفع آن لابدیست تا مرآت مطابق
مرئی باشد و تطابق میان مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطالبقت
و اتحاد مرآت با مرئی است که ارشاد می شود وَ مِنْ مُتَّفَرِّعَاتِ هَذِهِ
الْمِرَاتِيَّةِ كَوْنِ حُبِّهِمَا مَحَبَّةً وَ بَغْضِهِمَا بَغْضَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَ سَلَّمَ كَمَا وَفَّرَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَسَاكَرٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مِنْ
أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مِنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ از جمله متفرعات این مرآتیت
بودن محبت و دوستی چنین علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیره و از ابن عباس رضی الله
عنه کسیکه دوست دارد ایشان یعنی حسن و حسین را پس تحقیق دوست دارد
مرا و کسیکه دشمن دارد ایشان را پس تحقیق دشمن دارد و از این محبت چنین
بعینه محبت با رسول دشمنی ایشان دشمنی با رسول است و چون دوستی دشمنی
با رسول و دشمنی با خداست پس وقتی حضرت ثعلبی و سستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی
خداست و این معنی مثبت اتحادیست که فوق آن متصور نباشد آری بود بسیار
و چه اول مرآتیت که معنی از اتحاد معنی و سیرت بجهت سیادت مطلقه بوده اما
وجه ثانی مرآتیت که معنی بر اتحاد صورت است از این نیستید وَ النَّاسُ فِي عَيْنِ
جِهَةٍ مَشَابِهَةِ الضُّوْسِ قَدْ كَانَتْهُمْ كَانَا كَالْمُتَوَيَّرِينَ لَهُ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ لَيْضًا وَ دُونَ ذَلِكَ مِنْ مَشَاهِدِ صَوْتِ

زیرا که ایشان یعنی حضرت حسین بودند گویا دولت و پیرا حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 و ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا به حضرت رسالت بودند و صورت
 و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت بان حضرت داشتند و سندی این مشابهت است که
 میفرمایند فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَبِي عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَشْبَهَ
 بِاللَّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ فِي الْحُسَيْنِ
 أَيْضًا كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ تَحْقِيقِ رِوَايَتِ كُرُو
 بخاری از انس که گفت بود هیچکس مشابه ترین مردم بانی صلی الله علیه و آله وسلم
 از حسین بن علی و گفت در حق حسین نیز که بود مشابه ترین مردم بارسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم یعنی حضرت امام حسن و همچنین جناب امام حسین علیهما السلام
 اشبه الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة و التجه بود و چون
 تشبیه در روایت بخاری موصوفه بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغه تفضیل میبروید
 از حضرت حسین بن ظاهر و هم شکل بوده برای تفضیل اجمال و خل شکل تعرض
 بحديث ترمذی میروود وَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ مُفَصَّلًا التِّرْمِذِيُّ
 عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَصَحَّحَهُ قَالَ الْحُسَيْنُ أَشْبَهُ بِرَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا يَكُنُ الصَّدْرُ إِلَى الْوَأَسِ وَالْحُسَيْنُ أَشْبَهُ
 بِاللَّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا كَانَ أَشْفَلَ مِنْ ذَلِكَ رِوَايَتِ كُرُو این حدیث را
 مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و صحیح کرده و آنرا گفت حسین مشابه تر بود بارسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود بارسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم در چیزی که فروتر از صدر است یعنی جهت فوقانی بدن حضرت
 امام حسن و در جهت تحتانی بدن حضرت امام حسین مشابهت تمام بارسول خدا
 علیه الصلوة و السلام داشتند پس حضرات حسین با اعتبار مجموع چنین

تصور صورت حضرت رسالت و مراتب جمال رسول خدای تعالی بودند که گویند
 صورت جسمیه طبعیه محمدی و حصه شده در بابه خلقت هر دو نور دیده نبوت جلوه
 ظهور یافته و بارتقه شعاع خورشید رسالت بر تکرستعداد این هر دو سلاله
 دو دمان نبالت و جلالت از محاذ است تمام در سیرت و صورت تافته و چون از طبع
 نبوت سیرت نبوی و سبب نبین جناب علی مرتضی و ذریعه ظهور صورت محمدی در این
 حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنجتن که مجموعاً ستمسده هر یکیکه کامل و مکمل برآمده
 و بابه الانبیاء فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت چیزی دیگر نمانده رنگی عجیب جلوه
 غریب از خلقت و اتحاد دارد که محبت و و داد باین هدایت مجموعی فرض عین بر آید
 ایمان و موصل بدرجه معیت در روز قیامت بانبیاء احسن الزمان باشد
 و فذلک این کلام و خلاصه همین مرام است که ارشاد میشود **أَخْوَجَ التَّوْحِيدِ أَنْ**
الَّتِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي وَ
أَحَبَّ هَذَيْنِ وَآبَاهُمَا وَآفَئَهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ و قَالَ
هَذَا أَحَدُ نَبَاتٍ مُنْكَرٍ و بر آورد ترمذی بر ستمسکه پیغمبر خدا
 صلوات الله علیه و آله و سلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کیست دوست
 دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در جبهه
 من و در قیامت و گفت ترمذی که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر
 در مطلق محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت کرده
 باشد و این از اقسام احادیث ضعاف است لیکن چون بر او بیت دیگر ثقات
 مانند ابن حبان و امام حنبل تقوی و ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث
 حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد بآن بکار رفت و اشارت بدین اجتماع
 در اتحاد است انچه جناب مصنف علامه علیه الرحمه در رساله غرر الاقباس از صحیح مسلم نقل

که چنانچه از مصداق و بلا نصیب این جگر گوشه با خاصه حضرت سید الشهدا و
 دیگر اهل بیت است و در واقع که بلا بگشت و ازین قسم احادیث کثیره که شطری
 از ان در ان رساله نیز باقی است در کتب صحاح و معجم است که برای استیفای
 بیان آنها و تقریباً باید اندکی شرح ازین وادی نموده رجوع به اصل مطلب میشود و حالی
 ناظران را خبر باد که مقتضای جناب علامه علیه الرحمة از تالیف این رساله بیان مرثیات
 سبطین کرمین یعنی حضرات حسین علیهما التحیة و الشاهد است و آن موقوف بر تهیه
 مرقومه و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این راز و باطلات
 این مرموز ساز بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میروند و اول آن که
 از اوصاف بطریق مشتق نمون از خوارسی میشود و قال جعفر بن محمد عن
 ابیه قال حج الحسن بن عسرة حجة ما شيا و نجا كعبة تقاد
 بيمين يدي و خرج من مال الله مكرتين و كاسم لله ما ككذلك فرب
 حجة انه كان يعطى نعل و يمسك نعل و يعطى خفا و يمسك خفا
 و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت
 حج کردیم و از حجاج و حال آنکه اسبها گول شیده می بردند پیش من و او جدا شد
 از مال خود برای خدا و بار و بنده تصدق کردم و مال خود را برای خدا و بار و بنده
 که می بخشید یکتای پای پوشش او نگاه میداشت یکتای پا پوشش راوی بخشید یکتای موزه
 را و نگاه میداشت یکتای دیگر را یعنی مجاهده بنفس و محافظت ادب که بعد از نجاست
 که پانزده بار طی مسافت و قطع منازل از مدینه تا مکه پیاده پا فرموده با آنکه اسبها گول
 پیش من می کشیدند و خدمت و شرم در جوار او میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار پیدا که
 و باره تمامی مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره گوهر تصدق عطا می نمود
 فی سبیل الله و در آنکه تقسیم نشد حتی که کار با عطا می کرد یکتای نعل و موزه و نگاه میداشت

در بیان
 مرقومه
 و بیان آن
 و هرگاه
 از تحریر
 اموریکه
 موجب کشف
 این راز و
 باطلات
 این مرموز
 ساز بوده
 فراغی
 حاصل شد
 شروع در
 بیان واقع
 میروند و
 اول آن که
 از اوصاف
 بطریق
 مشتق
 نمون از
 خوارسی
 میشود و
 قال
 جعفر بن
 محمد عن
 ابیه
 قال
 حج
 الحسن
 بن
 عسرة
 حجة
 ما
 شيا
 و
 نجا
 كعبة
 تقاد
 بيمين
 يدي
 و
 خرج
 من
 مال
 الله
 مكرتين
 و
 كاسم
 لله
 ما
 ككذلك
 فرب
 حجة
 انه
 كان
 يعطى
 نعل
 و
 يمسك
 نعل
 و
 يعطى
 خفا
 و
 يمسك
 خفا
 و
 روایت
 کرد
 امام
 جعفر
 بن
 محمد
 صادق
 علیهما
 السلام
 از
 پدر
 بزرگوار
 خود
 که
 گفت
 حج
 کردیم
 و
 از
 حجاج
 و
 حال
 آنکه
 اسبها
 گول
 شیده
 می
 بردند
 پیش
 من
 و
 او
 جدا
 شد
 از
 مال
 خود
 برای
 خدا
 و
 بار
 و
 بنده
 تصدق
 کردم
 و
 مال
 خود
 را
 برای
 خدا
 و
 بار
 و
 بنده
 که
 می
 بخشید
 یکتای
 پای
 پوشش
 او
 نگاه
 میداشت
 یکتای
 پا
 پوشش
 راوی
 بخشید
 یکتای
 موزه
 را
 و
 نگاه
 میداشت
 یکتای
 دیگر
 را
 یعنی
 مجاهده
 بنفس
 و
 محافظت
 ادب
 که
 بعد
 از
 نجاست
 که
 پانزده
 بار
 طی
 مسافت
 و
 قطع
 منازل
 از
 مدینه
 تا
 مکه
 پیاده
 پا
 فرموده
 با
 آنکه
 اسبها
 گول
 پیش
 من
 می
 کشیدند
 و
 خدمت
 و
 شرم
 در
 جوار
 او
 میدویدند
 و
 زهد
 و
 ترک
 دنیا
 ازین
 کار
 پیدا
 که
 و
 باره
 تمامی
 مال
 و
 منال
 دنیوی
 در
 راه
 خدا
 بخشید
 و
 سه
 باره
 گوهر
 تصدق
 عطا
 می
 نمود
 فی
 سبیل
 الله
 و
 در
 آنکه
 تقسیم
 نشد
 حتی
 که
 کار
 با
 عطا
 می
 کرد
 یکتای
 نعل
 و
 موزه
 و
 نگاه
 میداشت

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و پسندید که شریک
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایست جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاویده پسر زه در آنی را اینهاست رسانید حضرت خراسانی بساط چنین فرمود
 خرافات سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بنادیب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد امانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر زیر بقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیزه و خوشش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سه مرتبه موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود و سخن آن سه مرتبه و کلمات
 و تعبیرات سه گانه شیعه و از بعین علی آنچه اقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هوّل المشهور بود و وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

۲۰
 در این کتاب
 در این کتاب

وَسَبَّ سَوْتَهُ أَنْ تَرْجَعَهُ جَعْدَةً بَلَّتْ لَشَعْبَتِ بْنِ قَيْسٍ سَمِيَّتُهُ بِأَعْقَابِ عَزِيزِ بْنِ
بْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ يَكْرِئُ كُلَّ حَصِينٍ بِهَا أَنْ يَكْتَرُوا جَهَنَّمَ فَفَعَلَتْ قَمَرُضَالُ الْحُسَيْنِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَتْ قَبْلَ مَشْرِقِ جَعْدَةٍ ثُمَّ إِلَى يَزِيدَ بْنِ
تَعْسَلَهُ الْوَقَاعِ عَرِيسًا وَعَدَهَا فَقَالَ إِنْ أَلَمْتُ نَكَحْتُ نَرْضَاكَ لِلْحُسَيْنِ
أَفْتَرَضَاكَ لِنَفْسِنَا فَصَارَتْ مِمَّنْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ
الْحُسَيْنُ الْمُسَيَّبُ وَسَبَّبَ وَفَاتِ أَوْ آتِ بُو دُرُوجِهِ أَوْ جَعْدَةٍ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا
دَادَا أَوْ رَابِعًا يَزِيدُ بْنُ سَعْدٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ
بَانِيكُمْ تَزْوِجُ فَوَاجِدُكُمْ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ
أَمَامَ حُسَيْنٍ تَاجِمْ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ
وَيَحْيُوهُ وَفَاتِ الْخُجْجَةِ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ
مِنْ حُسَيْنٍ أَيْسَ جُكُونَهُ رَاضِيًا بِشَيْءٍ مِنْ تَوْشِيهِ خُودِشِ جَعْدَةٍ أَرْبَعَةَ
كَسَائِكُمْ زِيَانِ كَارُونِيَا وَخَرِشْتِ سَتِ أَيْنِ زِيَانِ كَارِي سِهَانِ زِيَانِ كَارِي سِهَانِ
وَكَانَ مَسْرُوعَهُ الْكُشْمَالُ الْكَبِيدُ وَتَقَطَّعَ الْكُشْمَالُ وَبُو دُرُوجٍ وَبُو دُرُوجٍ
أَسْمَالِ كَبِيدٍ وَبَارِهِ بَارِهِ شَدِيدٍ رُودِهِ بَالِيْنِي سِهَانِ كَامِ اجَابَتِ دَسْتِ بَارِهِ بَارِهِ
جُكُونِهِ رُودِهِ بَارِهِ شَدِيدٍ بَرَاءَتِ جَانِكُمْ شَخْصٍ بَرَاءَتِ جَانِكُمْ شَخْصٍ بَرَاءَتِ جَانِكُمْ
رَفَاتِ آنِ حُسَيْنِ چُونِ اَزْ بَسِيتِ الْخَلَاءِ بَرَاءَتِ جَانِكُمْ شَخْصٍ بَرَاءَتِ جَانِكُمْ
آنِ شَخْصٍ كُوبِيَكُمْ مِنْ آنِ بَارِهِ بَارِهِ مَاحِظَةٍ كُوبِيَكُمْ فِي الْوَقَاعِ قَطْعَاتِ
جُكُونِهِ رُودِهِ بَارِهِ شَدِيدٍ الْوَقَاعِ جَعْدَةٍ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
فَقَالَ أَمِي أَخِي مِنْ صَاحِبِكْ قَالَ شَرِيْفُ قَتْلِكَ قَالَ
لَقَدْ قَالَ لَيْسَ كَانَ صَاحِبِي الَّذِي أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ أَتَشَدُّ لَكَ
نَفْسًا وَلَئِنْ كُنْتُ مَعَكُمْ مَا أَحْبَبْتُ أَنْ تَقْتُلَ بِي بَرِيًّا

شَقَرَقَالَ لَقَدْ سَقِيتُ الشَّامَ سَرَاكَا وَمَا سَقِيتُ سَرَاكَا أَتَشْكُرُونَ هَذِهِ
 و هرگاه حاضر شده و او را وفات پیدادام حسین رضی الله عنه پس گفت ای برادر من
 که اتو این حرکت کرد یعنی کدام کس نه از هر دو گفت میخواهی قتل او را گفت آری گفت
 هر آئینه اگر قاتل من همان هست که من گمان میدارم البته خدای تعالی تحت تربست
 برای او انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقت است برای گرفتن انتقام کافی است
 و اگر نیست او در واقع که باو گمان منست دوست نمیدارم که بخشی با انتقام من
 بگناهی را بیشتر گفت که هر آئینه تحقیق نوشته اند نه هر چند بار و نه نوشته اند شتم
 این باز تحت تر ازین بار پوشیده ماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل اموری
 چند است اول چون مناط شهادت ستره بر شفا و شتاباه بوده قاتل را هم برهن
 کتمان و اختفا گذاشتند تا ازین جهت نیز این را از پرده بازشد و شفاعت نماید
 و ابراز برین شبستان تا بدو هم اخذ قصاص از امور نیست که حکم شیع خرم
 و احتیاط را در آن مداخلی تمام است تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین تعیین
 قاتل مضای آن جاگز نیست شوم طی کشع از تحقیق و تعقیب قاتل دلیل بر کمال حکم
 و کلام غلط است چه اگر شخص تفیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من چیست
 ممکن الحصول بود پس سوت از انتقام کشیدن و پہلو از اخذ قصاص نور دیدن
 کار همین حضرات است که شامه از اغراض نفسانی در جدت پاک طینتان در روز
 انست باقی نگذاشته اند و الا کیف نفس از انتقام با وجود قدرت کار نیست
 و شوار که چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن مستدست و آنچه از شارت
 نوشته اند نه این باب را نسبت بمرات سابق از شاد و شد کنایه یاس از حیات است
 و ایمای القرب فاست است چنانچه از فضل الخطاب نقل کرده اند که امیر المؤمنین ع
 یا ایسلام شمش بارز هر داده اند چنانچه بار کاسی نکرد و بار شمشیر کار گرفته و در دایره

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را بلی چون مالک کرد و قمر و قمر خاوند که مردی از کفار آمد و پیوست که پیش
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردنوخوار و بغایت جبار بود و دیگر ایستادگان را کشتن به نشان اسلام و الخالب
 چاییده پهنه در آنی را بنهایت رسانید و حضرت عباس گرامی بساط چنین فواید
 خرافات سمات از دست ضبط برآورد و خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و شس گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و برادر و وصی و پیر بود و بدست
 اسلام رسید و یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود و سخن آن میر و دوستان و فائده
 و تفسیر الله تعالی سکه شیع و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور بود و وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چنانکه در
 تاریخ
 آمده است

عاينه الله وسلم ببيع برود و رقبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت مدفون
 کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص که آنزمان
 امیر مدینه بود و با جازت حضرت امام حسین ادا می نمود که در خلاصه و در نیم مقام همین
 قورست که بقلم حضرت امام عین بن عمر شریف و تشخیص مان ولادت پس
 نیست که ارشاد میشود و کان محمد بن الشریف من شعبة و آن تعیین سینه
 و سینه اشهد الا انا ما و قد ولد النصف من شعبان سینه ثلاثین و ثمان
 علی الضحی و قیل فی رمضان بود عمر شریف او چهل و پنج سال و شش ماه
 مگر کسی که از روزها و تحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از هجرت بروایت
 صحیح گفته شد و رمضان پوشیده ماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن
 علیه السلام و همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است ولادت آنحضرت
 نزد بعضی پانزدهم شعبان و نزد بعضی پانزدهم رمضان سال سوم از هجرت است
 و وفات آنجناب بر قول مختار و راه ربع الاول نزد بعضی نهم و نزد بعضی پنجم
 مذکور و مشهور است و هشتم ماه صفر سال چهل و نه هجری است و غیره عمر شریف او چهل
 و پنج سال و شش ماه چند روز کم بروایت صحیح است پس اعتبار سنین حیات متفق
 ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان و تاریخ وفات روز پنجم ربع الاول می افتد
 تا چهل و پنج سال و شش ماه کسی که حساب است آید و مویا نیست آنچه گفته اند
 که عمر شریف آنحضرت چهل و پنج سال و چند ماه بوده هفت سال و یک روز و طاعت حضرت
 رسالت علیه الصلوة و التیمه پرورش یافتن و سی سال مظل حیات پدر بزرگوار
 یعنی جناب شاه ولایت جاداشتند و هشت سال و چند ماه دیگر فقط و کف شربت
 حضرت رب العزت زندگانی کردند لهذا ما یخلق بالشهد بالشریفة
 التي انتصر بها السبط الا کبرانیست آنچه متعلق بوده به شهادت سرور

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و سپید کترین
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایت جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاییده پسر زده در آنی را اینها است رسانید حضرت خراس گرامی بسام چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت مشاهدت
 سرچون موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود و سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه تسبیح و آذین علی آذین الاقوال فی اول ربیع الاول
 آذین ایضاً صغیر و هو المشهور بود و وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت و وفات یافتند

۲۰
 چاییده پسر زده

بودید بن محمد بن علی بن ابی طالب و عبد الرحمن بن
 بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و اطلب کن و این همه چار کس در شجاعت
 بیعت مکن اگر بیعت کردی بهتر و الا این چهار تن را گردن بزنی تا بر کس عبرت نباشد
 و دیگری از قبول بیعت تقاضای نوز و ولید میسورت مروان را اضنی نگاشت و گفت
 که من پس از ظلمه و پس از بکری و پس از شیر و پس از شیر اکشتن نمیتوانم از شیر گاویند که ولید بن عقیله
 حضرت امام حسین را طلبید از نجاسات جماعه ظالمان و موالیان خود را همراه گرفتند
 همه را بر سرای ولید گذاشته تنهایش و رفتند ولید بر آه عظیم در آمده خوش نمود
 نامه یزدی خود و درخواست بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کرد که من بیعت
 یزدی نخواهم کرد که او فاسق و دألم الخمر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت
 خود باز نیامده و دست از خبیث طینت برنداشته با ولید گفت که ای امیر حسین
 بیعت اخذ بیعت کن از که بار و گرد بر او قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت
 کن و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او و بفرمانا خلیفه از تو راضی شود و ولید گفت و یک
 بار مروان را بکشتن حسین میگویی اگر شرق و غرب عالم من بخشنند من هرگز تو را
 خوش نمک مروان بعد از من خاموش ماند و آنجا از آنجا برخاسته و بیعت
 بنانه ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه پرداختند چنانچه ارشاد میشود
 وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَارْتِيْعَ خَلْقٍ مِنْ شُعْبَانَ فَتَدَخَّلَ مَسْكَةً
 وَأَقَامَ بِهَا وَرَوَانُ شَدَّ حُسَيْنٍ بِسُورٍ مَكَّةَ بَسْمَاحٍ حَسْبَانِ بَسْمَاحٍ
 داخل شد بکده و اقامت گرفت در آن و چون خبر خروج حضرت امام حسین
 از مدینه منوره و وصول بکده معظمه در امصار و دیار شتر گردید و مردم اطراف
 و جوانب برین ساخته و قوف یافتند اهل کوفه با طاعت و انقیاد آنجا رسید
 اتفاق کرده نامه با علی سبیل التواتر و التعاقب متضمن بر طلب ارسال شدند

[illegible]

بیوفایی اهل کوفه ضرب المثل و مشهور در عالم است قول مؤمل سکنه آنجا اصلا قابل
اعتماد نیست آخر بقول فمقال قرار یافت که آنحضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را
از متوسلان خویش بان طرف روانه کنند چنانچه برادر عمر از مسلم بن عقیل ابن نبات
خود نصرت کوفه فرمودند و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت
آن حضرت تحریص و ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم کوفه بگوش
پوش شنیدی و بدین کوفیان بشیر انصاف میدانی سبت فکنا و صل وسلم
الکوفه نزل فی کار المختار بن عبید و بایع الحسین علیه السلام خلق
کثیر اکثر من اثنی عشر الفا فاطمة علی ذلک الثقیان بن یسیر فی الکوفه
من جابب یزید و کان صحابیاً فهدد الناس علی ذلک لکن
اکتفی بجمعه الثقیان و کثر یعرض لاحد پس هرگاه رسید مسلم کوفه
فرکشید در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاده
از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه از جانب
یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن اکتفا نمود بجز تهدید و ترس
نگاشت برای هیچکس محلا چون مسلم بن عقیل داخل کوفه شده بخانه مختار بن عبید رفت
حزت اقامت کشاد مردم کوفه هجوم آورده بیعت بردست او نمودند چند آنکه نوبت
از دوازده هزار و گشت که کار بی یکده هزار و بروایتی بستی هزار و بروایتی بچهل
هزار رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقوف یافته
بحسب ظاهراً بر کار بند تهدید و تخویف شده بایشان را پواض و انخاص متعوض
حال احدی از مباحین نگشت بلکه در باطن معاون و مددگار حضرت مسلم بوده
پس آنی ترغیب مردم بربعیت و اطاعت میکرد و آنرا چون تغافل
نعمان بر همه کس نمایان شد بعضی از بد نهادان یزید را از حقیقت حال گاه

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و پسندید که شریک
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایست جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاویده پسر زه در آنی را اینهاست رسانید حضرت خفاش گرامی بسام چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متقنای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سه مرتبه موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود و سخن آن سه مرتبه و کلمات
 و تعبیرات سه گانه شیعه و از بعین علی آنچه اقوال فی اوّل ربیع الاول
 از آن حضرت و هوق المشهور بود و وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چنانکه در حدیث آمده است

بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام گردیدند و آن حضرت نیز بفرمان العطاء
 عنان از مکّه بکوفه پرداخته و خبر آمد آمد او در اطراف و جوانب اشتهار یافته
 گویند که یزید بدریافت این سانحه بکار خود حیران و مشوره طلب از
 ندیان گشت مشاوران بدنام چنان اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید
 عراق از دست مازفت بکمه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست
 پس صواب دید آنست که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر
 بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان انصار و کشت و پنج رفتن
 و فساد را با کلیه برکت و آخرت ببرد و تبعیض قرار دادند که این کار غیبه
 از دست عبید الله بن زیاد سرانجام نیابد یزید بن زیاد را که حاکم بصره
 بود با مرست کوفه و عراق مقرر کرده با و نوشت که زود از و خود را از بصره بکوفه
 رسانده مسلم بن عقیل و مایعان و متابعان او را بکشتن و از حسین طلب
 بیعت مانعاید اگر قبول بیعت کرد بهتر والا در انیسر بکشد چون نامه یزید
 بشام ابن زیاد رسید برادر خود را فاشا تم مقام خود به بصره گذاشته
 بالفور عازم کوفه شد تا آنکه بقادسیه رسیده سپاه خود را در آنجا
 گذاشته و از راه فریب خود را بلباس حجازیان آراسته و عمامه
 بسته و برایشتری نشسته با معرود ی چند از راهی که قافله حجاز
 می آمد و تاریکی شب میان نماز شام و عشا بکوفه درآمد و مردم کوفه که همه تن
 چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده و راه امام حسین
 پنداشتند و با استقبالش پرداختند و سلام کردند و مرحبا گفتند
 و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت برب افکند و هیچ نمی گفت
 تا آنکه داخل دارالاماره گشت و اینهمه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن و خبر در

نشو و رفته بلو کرده اما ده قلعه و فساد و روع او نکر و ند قلعه اصغر و جمع الناس
و قتر علیهم مستحق الا یاکل و هذ دهم و حذر دهم
سختی کفایت یزید و فرق جماعه مسلم بقوه التدریر و احتیاط مسلم
دار هانی بن عروه پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند بر آنها
سند حکومت خود را و تهدید و تحذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و تفرق گردانید
جماعت مسلم البتوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانه هانی بن عروه یعنی بخبر
تهدید سانی و تنویف زبانی ابن زیاد و جماعه مسایبان حضرت مسلم متفرق گردید
و مسلم خود را بخانه هانی بن عروه پنهان ساختید فادسل عبید الله فحمس
ابن الاشعث مع فوجی الی داره فأتوا هانی بن عروه فحبسه و
حبسه جمیع رؤساء الکوفه عندة فی القصر و آتی الخبر
مستأفنا دلی شهادة فاجتمع معہ الذی یقولان ألفا و اثنان و
حکم الی القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن شعث را با فوجی بسو خانه هانی
بن عروه پس آن وارد نهاد و را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جمله رؤسا
کوفه را نزد خود و رؤسایین خبر مسلم پس آن وارد داد خاصان و رفیقان خود را
پس جمع شدند همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند قصر یعنی چون ابن زیاد هانی
بن عروه و دیگر رؤسای کوفه را در کانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم فبیتا
ایحال خاصان و رفیقان خود را جمع فرموده با جمیعت چهل هزار کس محاصره قصر
عبید الله بن یزید فامر عبید الله الأساری من رؤساء الکوفه ان یکلموا
مستأفنا فیردوا هم عن دقاة مسلم فکلموهم ففقدوا الکوفه و أمسى
فی خمس لیل فلما انما الظلم ذهابا و لیک انصا و یقی و حذرک پس ابن زیاد
را که از میسان کوفه بودند باینکه بفهمانند عزیزان و قریبان خود را باز دارند اینها را از

رفاقت مسلم پس فغانیدند سیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند جمله آنها و شام
 کرد و مسلم در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد
 باقی نماند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی ماند مسلم تنه
 یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماند بعد از آن چون شب تاریک
 شد این پانصد تن هم او و گروهی رفتند و مسلم تنه باقی ماند و گویند که چون برای
 نماز شام حضرت مسلم و مسیحی که کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس اقامت داد
 یا و کردند و چون سلام و زود یک کس را اندید و درین اثناء فرصت همه باز رفتند
 و مسلم را تنه گذاشتند و گویند که چون مسلم از یک قصه مرین یا رسید
 و دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جمله قریب ستم صد کس باقی نماند چیزی
 شده چپ و راست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا میروند و دید از آن
 همه دوازده کس باقی ماندند و نگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط متواتر فرستادید
 و ما را طلبیدید و حواله بآمدن نمودید چون یک دو قدم دیگر رفت هیچکس با او نبود
 قَتَرَدَ فِي الظُّلُمِ قَاتِي مَنَزِلِ اسْرَآيَةِ فَاسْتَسْقَاهَا فَاسْتَقَمَتْ
 وَادَّخَلَتْهُ فِي مَنَازِلِهَا پس آمد و رفت میگردید و مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس
 طلب آب کرد پس آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه خود
 یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را تنها گذاشتند و همه را گرفتند و مسلم در راه سرسینه
 تنها میگشت و ازین طرف بان طرف میرفت و درین حال تشنگی بر
 مسلم مستولی گشت بر و خانه زنی که طوطی به نام داشت از او طلب آب فرمود
 آن زن او را آب نوشانید و داخل خانه رفت و نمود و دستک آن
 ابْنُ حَكَمٍ مَوْلَى مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَسْطَلَقَ فَأَخْبَرَ
 مُحَمَّدًا وَآخِرَ مُحَمَّدٍ عَنِ حَبِيبِ اللَّهِ قُبُورِهِ عَمِيدُ اللَّهِ

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر دموالی از اهل بی چون مالک کرد و قمر و فرخا بود که مردی از کفار آمد و پیوست که پیش
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که این علی
 که مردنوخوار و بغایت جبار بود و دیگر ایستادگی داشت به نشان اسلام و الخالب
 چاییده پهنه در آنی را بنهایت رسانید و حضرت عباس گرامی بساط چنین فواید
 خرافات سمات از دست ضبط برآورد و خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متقنای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوستی ولی ایستستی که قانع باب خیمه و برادر و وصی و پسر بود و بدست
 اسلام رسید و یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سرور موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود و شرح آن میرود و کائنات و کائنات
 و دنیا و آخرت و سبب شهادت و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور بود و وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت و وفات یافتند

س
 چنانکه در
 تاریخ
 آمده است

عظای آنجا بردارادت بردوش و حلقه اطاعت بگوش کشید تا آنکه زیاده
بر چهل هزار گشت اخل و آنرا بیعت گردیده متدعی تشریف آوری جناب امام حسین
علیه السلام از مکّه بوفه شدند حضرت مسلم بن عقیل جناب امام نوشت که اهل کوفه
قبول بیعت نموده و همه با آن باطاعت و انقیاد و داده در گرفتار قرار دادیم بیعت
از و نشستند اندک آنجناب تصمیم بر مرگ و انگی از مکّه بوفه فرمودند و گفتند ای کاش
با آنکه قریب منعه ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابوسعد و ابی ذر و
و ابی و اقرین الی یمنی فکفر یحتمل منعه و قال فی سیمعت ابنی یقول
سیمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان کینما
تسئل به منعه فلا اکون انا و کون الی کینما و هرگاه جناب
امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر فرمودند و در راه ابن عباس و ابن عمر
و جابر و ابوسعد و ابی ذر و ابی و اقرین الی یمنی پس باز ماند از باز داشت ایشان گفت
بدستیکه من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که میفرمود هرگاه که گویند که کینه با آن حلال گردید پس نباشتم
من آن گویند پس شنیده اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام بیعت
کوفه را ست فرمود و اجازت اصحاب که در مکّه معذور بودند به مخالفت پیش نهادند
چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکّه که خانه خداست مرود و بفرمود
کوفیان را عطا و کن نمی دانی که با پدر و برادر است چه کردند و اگر تو باز نمانی این
و عیال خود را همراه مبر و من می ترسم که مسأله اتو گشته شوی و زمان که در کمان
تو اسیر باشند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان بپایان زنمان
و دشمنان بکشند چون عرض ابن عباس چاه عرض قبول نیافت
ابن عباس اندویشان شد و گفت ای عیب الله و الهی ای که گریست

و نیز عبد الله بن عمر از حضرت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بر قول و فعل
 اهل کوفه خیره شو و از که برون مرو با جمله جابر و ابو سعید خدری و ابو و اقدیس
 و دیگر هر کس که حسین را آگاه سفر کوفه و بدین معنی که و احسن کار چون مبالغه و صراحت
 با نعلین از حد و گذشت حسین در جواب کشف را از فرموده و ارشاد کرد که من
 از پدر خود و از رسول خدا علیه الصلوٰه و السلام شنیده است که گویند می
 در که کشته شود که بسبب آن علت که گوید پس من نمیخواهم که من همان گویند
 باشم یعنی شخصی را در که کشته شود که خوش موجب می شود پس من
 دوست ندارم که در که کشته شود و این همه بلکه زیاد از این همه تا اینجای طبری
 و ترجمه و احوال و دیگر کتب که در دسترس است و آید و نیست که صدق
 حدیث مذکور عبد الله بن عمر را که او را در که کشته شد و این شک و با بحث
 بر استیصال کعبه شد و در حین کشت و خون جو و ظلم واقع شد لیکن
 چون منبر بتکبر حرم کعبه گردید بنابین الشهدا علیه السلام و الشاهکال
 فزیم و احتیاط و مراعات آداب کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استیصال
 کعبه شود و درین مقام شنیست ظاهر الا شکیال که با وجود اخبار و اخبار از
 واقع شهادت که از سید الشهدا علیه السلام و دیگران جز هم نقیض نباشد
 بلکه صحایب مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غلبه ایشان
 تمام از زحمت و محبت حضرت امام حسین فرموده و فقط برین خروج از
 کوفه و فتن بکوفه اکتفا و زنده اظهار فرموده و همراه شرفند و جواب این
 اعضا مانعی از تفصیل است که بسط و کلام خواهد بود نیز از پیشه شایسته تعصب است
 بعضی او را در در خط تقریر است و بنای این مختصر بر انحصار و تنویر است
 تعصب افتاده این طایفه کثیر از تفصیل نموده بالا اجمال این قدر گفته شد که معارض

چون
 نیست

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و پیر یک کتیر
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایست جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاییده پسر زده در آنی را اینها است رسانیدند حضرت عباس گرامی بسامع چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوار است پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه و تعالی شیخ و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چنانکه در
 تاریخ
 آمده است

و احوال کوفه رسید فرزندش گوید که زبان من در آن وقت مرضی داشت که کلام
 کردن نمی توانستم لهذا با شما رفتم که بکوفه مرو و بکوه روان شود گویند
 که چون فرزندش شاخ را با حضرت حسین ملاقات کرد دست آنحضرت بوسید
 آنجناب پرسید که ای ابافراس از کجای آئی گفت از کوفه فرمودند اهل کوفه چگونه
 گذاشتی گفت دلمای مردمان بانو گذاشتند و شمشیرهای ایشان بانبی امیه و قضا
 و قدر از آسمان نازل است و الله تعالی نایب حضرت حسین در جواب گفت
 که قضا را باز نموان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند
 حضرت حسین متوجه عراق شد چنانکه میفرمایند *سار حشوا العراق حتی اذا*
كان على مراكبتين من الكوفة فلقية الحسن ابن يزيد جد الزبير
ومعه ألف فارس من أصحاب ابن زياد شاکر السلاخ بعد از آن روانه
 شد بطرف عراق تا آنکه رسید بجایی که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشت با دو
 حرم یزید ریاحی و همراه او بودند هزار سوار مسلح از همراهیان ابن زیاد
فقال للحسين ان عبد الله بن زياد قد ارسلني اليك واصرني
ان لا افار قلت حتى اقدم بك اليه وانا والله كاره فمات كميني
الرجوع ع الى الكوفة ولا سبيلى الى مفاذ قتلك پس گفت
 حمزه با حسین که ابن زیاد فرستاده است هر بسوی تو و حکم کرده است مرا اینکه
 جدا نشوم از تو تا آنکه برسم ترانزد او و من بخدا ازین کار کراهت کننده ام نه پس
 ممکن مرا باز گشت بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حرم یزید ریاحی و رانندگان
 راه با جناب حسین در خورده گفت که مرا هر چند این زیاد با هزار سوار مسلح مرا
 گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من راضی آن نیست که ترا کشته
 کرده پیش این زیاد و رسا نم و این هم نمی توانم که ترا گذاشته مراجعت

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و پیر یک کتیر
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایست جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاییده پسر زده در آنی را اینها است رسانیدند حضرت عباس گرامی بسامع چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد امانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه و تعالی شیخ و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چاییده پسر زده

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و پیر یک کتیر
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایست جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاییده پسر زده در آنی را اینها است رسانیدند حضرت عباس گرامی بسامع چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد امانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه و تعالی شیخ و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چاییده پسر زده

و گفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب پس باز گردید ایلمچی استیسی
 ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم و سامان کرد لشکر را را و تجویز نمود
 سردار لشکر عمر بن سعد را او بود این زیاد که حاکم کرده بود این سعد را بر و لا پیش
 رومی و اضلاع آن نوشته بود و سند بر اسکی او پس استعفا نمود این سعد
 از خروج خود برای جنگ حسین پس گفت با ابن سعد این زیاد که یا خروج کنی
 بر اسکی جنگ حسین و یا باز دمی مار اسند که بجاومت رومی و اضلاع آن
 بتو داده ام و بشینی در خانه خود پس اختیار کرد این سعد و لا ایت رومی
 را جملاً چون ایلمچی ابن زیاد نا کام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد تا سرکه
 غضب ابن زیاد رو باشتاد آورده سیری آسمان کشید و چوین
 سوخت بر خود پیمپیده در بند محاربه با حسین افتاد و جمع مردم و سامان لشکر
 برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل رومی و اضلاع آن ساخته بود
 طلبید تا مقدمه الحشیش گشته بسر کردگی لشکر از پیش قتال بگریزاند و آنه نشود
 و جنگ با حسین نماید این سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را
 یکسو کشید و خواست که بمقامه و محاربه حسین نرود که ابن زیاد و باو داشت
 که اسکی ابن سعد یا حسین خروج یکن و برای جنگ برو یا از حکومت
 رومی دست برداشته سندی که بتو داده ام از من استر نما و در خانه خود بنشین
 پس ابن سعد نیا ابروین اختیار کرده استر داد سند حکومت
 رومی و مغزولی از ان گوارا ساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت
 و طاعه ال قتال الحشیش بالفسا کر قما زال ابن زیاد حیجرت
 بیوف شاکر ال ان یجتمعه عند محمد بن سعد الثمان و عشر و النفا مایان
 فارسی و در ارجل قز که لشکر طاعه الثنوات و حاکم ابین الماء و بکین

استعفا نمود
 از خروج خود
 برای جنگ حسین

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را بلی چون مالک کرد و قمر و قمر خاوند که مردی از کفار آمد و پیوست که پیش
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردنوخوار و بغایت جبار بود و دیگر ایستادگان را هم به شان اسلام و انبیا
 چا ویده پهنه در آری را بنهایت رسانید حضرت خراسانی بساط چنین فرمود
 خرافات سمات از دست ضبط برآورد خواستند که بنادیب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متقنای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و شس گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و برادر و وصی و پسر بود و بدست
 اسلام رسید و یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه و تعالی شیخ و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

۲۰
 در این کتاب
 در این کتاب

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را بلی چون مالک کرد و قمر و قمر خاوند که مردی از کفار آمد و پیوست که پیش
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردنوخوار و بغایت جبار بود و دیگر ایستادگان را هم به شان اسلام و انبیا
 چا ویده پهنه در آری را بنهایت رسانید حضرت خراسانی بساط چنین فرمود
 خرافات سمات از دست ضبط برآورد خواستند که بنادیب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متقنای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و برادر و وصی و پسر بود و بدست
 اسلام رسید و یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت مشاهدت
 سرچون موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود و سخن آن میر و دوستان و وفات که
 و قد بی الله سبحانه و تعالی شیخ و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

۲۰
 در این کتاب
 در این کتاب

خود یعنی حسین بن علی بن ابی طالب و می گویند که در وقت رحلت فرموده بودند که ای
 حسین از سفهای کوفه و احوال آن پسر جد باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنی که
 موجب خفتن پریشانی تو گردد و در ترجمه طبرسیست که حسین در خیمه آمد و مردم محترم
 را نصیحت فرمود و امر مصلحت نمودن زنان بگریه و آیدند حسین زنان را از گریه
 منع کرده و نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوند تو میدانی که بهجت
 با من کردند و باز عمل شکستند یارب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
 همراه راه آمدند و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط خداست پس
 آوردید شما آنکس آید و ایشان بسیار شمار از بیعت خود برون کردند و هر طرف
 خواستند باشند بروید و من از جان خود نا امید شدم همه با عرض خدا شدند
 که این از ما نخواهد شد که ترا و دوست اعدای من روز سیاه بتلا بگذاریم
 و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت چه عذر کنیم
 ما همه جانها را خود را پیش تو فدا می کنیم پس بفرمود این شهر شهر
 گردست و در هر جای نام و در پای مبارکت نشانم و هر اهل
 آنحضرت که هست چست بسخت و دوست از حیات خود شستند و منتظر شهادت
 نشستند که لشکر این سعد بمقابل آمده آماده کارزار گردید پس آنچه اتفاق افتاد
 از ابای شنید فلما تبیین ان القی هر فاکلوه امر اصحابه فاحقروا
 حفره شیهه بالحدیق حول العسکر وجعلوا الهارجه
 واحده یكون القتال منها و کب عساکر ابن سعد
 و احذقوا یا حسنین و احفوا و اقموا پس هر گاه به یقین دانست
 که هر آینه جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او و فرمود اصحاب خود را پس
 ساختند سنگری شبیه خندق گرداگرد لشکر و داشتند برای آن جهت و

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و سپید کترین
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایت جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاییده پسر زده در آنی را اینها است رسانیدند حضرت عباس گرامی بسامع چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد امانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر زیر بقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیزه و خوشش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود سخن آن میر و دوستان و فائده
 و تفسیر الله تعالی سینه شیع و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور بود و وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

سینه
 ربیع
 اول

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و سپید کترین
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایت جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاویده پسر زده در آنی را اینها است رسانید حضرت خراس گرامی بسام چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متقنای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت مشاهدت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه و تعالی شیخ و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چنانکه در
 تاریخ
 آمده است

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و سپید کترین
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایت جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاییده پسر زده در آنی را اینها است رسانیدند حضرت عباس گرامی بسامع چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد امانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نشس گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه تسبیح و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چنانکه در
 تاریخ
 آمده است

تیر تیغ و تیر کشیده شادان شادان بمنزل شهدا دست رسیدند مجمل چون یاران
 و موالیان حسین یک یک داو شجاعت میدان جنگ داده جانهای خود را فدای
 توالی فرزند رسول خدا و اهل بیت مصطفی نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و قریبان
 باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالیا نوبت منست و خواست که از صف
 قتال برآمده متوجه به لشکر اعدا شود که برادر و برادرزاده گان و سایر عزیزان فریاد کردند
 که تا یک تن هم از ناجانی بقالب وارد ترا بجنگ نمی گذاریم چون از اینها هم کمی بجد و کرا
 کار خود کرده به رجه شهدا دست فائز گردید چار و ناچار نوبت مقابل سید الشهدا
 تن تنها باشد که اشقیار سید اکون انچه ناشنیدنی بود شنیدت و هر چه
 نایدنی بود دیدنی **فَاَلْحَسَمَ الْقِتَالُ حَتَّى قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بِأَسْرِهِمْ**
وَوُلْدَهُ وَآخُوته وَبَنُو عَمِّهِ وَبَقِيَ وَحْدَهُ قَبَارِئُ بَنَفْسِهِ وَسَيْفُهُ
مُسْنَكُهُ نَحْبُهَا لَمْ يَدَلْ يُقَاتِلْ وَيَهْشُلُ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ حَتَّى قُتِلَ
مِنْهُمْ الْكَثِيرُ فَانْتَهَتْ أَجْرَاحَاتُ وَاللَّهُ مَا مَرَّتْ تَائِيَةً مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
 پس با شهادت رسید قتال تا آنکه گشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
 و برادران و و عمو و اداگان او و باقی ماندان حضرت تن تنها پس مبارزت فرمود
 بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود در دست او پس بسیار مقاتله میکرد
 و میگشت هر کسی را که می برآمد بمقابل او تا آنکه گشت از ایشان بسیار را
 پس گرفت او را زخمها و تیرا می رسیدند بریدن او از هر جانب یعنی چون ناله
 قتال سر فلک کشید و کار از یاران و موالیان و فرزندان و برادران و عمو و اداگان
 در گذشته نوبت محاربه بحضرت سید الشهدا رسید تن تنها سیف مسلول
 در دست گرفته بمقابل قشون اشقیار پرداخت و زبان بلاغت ترجمان را بایر شاعر
 آید را شناساخت نظم انابن علی ابجر من آل هاشم کفانی بهذا منقح حسین افحی

[illegible]

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و پیر یک کتیر
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایست جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که شما را اسلام الله الخالب
 چاییده و هرزه در آنی را اینها است رسانید حضرت خراس گرامی بسام چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بنادیب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوار است پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد امانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و شس گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت مشاهدت
 سرچون موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود و سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه تسبیح و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور بود و وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چنانکه در
 تاریخ
 آمده است

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و سپید کترین
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایت جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که ایشان اسد الله الخالب
 چاییده پسر زده در آنی را اینها است رسانید حضرت خراسانی بساط چنین فرمود
 خرافت سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوار است پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر زیر بقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیزه و خوش گوشتش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود سخن آن میر و دوستان و فاکان که
 و قد بی الله سبحانه و تعالی و آری بعین علی آری قول فی اول ربیع الاول
 آری صفر و هو المشهور و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت و وفات یافتند

۲۰
 چاییده پسر زده

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و پسندید که شریک
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایست جبار بود و دیگر ایستاد و ملائمت به نشان اسلام داد الخالب
 چاییده هرزه در آنی را بنهایت رسانید و حضرت عباس گرامی بساط چنین فحوت
 خرافات سمات از دست ضبط برآورد و خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و برادر و وصی و پسر بود و بدست
 اسلام رسید و یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت
 سر بر موقوف بر بیان وفات و سبب آن را بود و سخن آن میر و دوستان و وفات که
 و قد بی الله سبحانه و تعالی و آری بعین علی آیه الا قول فی اول ربیع الاول
 او زید بن صفیر و هو المشهور بول بود وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

س
 چاییده هرزه در آنی را بنهایت رسانید و حضرت عباس گرامی بساط چنین فحوت

و کریم بادشاه شدند باید شنید و سر شاکر غم از دیده پر غم و راتم این خیار اهل عالم باید بارید
و استشهد شد و رضی الله عنه و خسته من اخواته العباس بن
علی و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی
و جعفر بن علی و ثلثه من اولد الحسن اخیه القاسم بن الحسن
و عبد الله بن الحسن و عمر بن الحسن و قیل ابو بکر ان
الحسن و قیل معه ابنه علی الا کبر فانت قاتل بین یدیه
اینها حتی قتل شهیداً و عبد الله قتل صغیراً بکربلاء
جاءه سهم شقی فی حجر ابیه و قتله و قیل معه محمد
و عوان ابن عبد الله بن جعفر و عبد الله و عبد الرحمن
و جعفر بن عقیل ابن ابی طالب فهاکذا مع الحسنین
یستة عشر رجلاً او سبعة عشر رجلاً من خیار
اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قتل استشهد و ایومئذ شہید شدند با حسین علیه السلام بکربلاء
برادران او عباس بن علی و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی و جعفر بن علی
و ستم کس از پسران حسن برادر او قاسم بن حسن و عبد الله بن حسن و عمر بن حسن
و گفته شد ابو بکر بن حسن و شهادت یافتند همراه سید الشہداء و پسر او علی اکبر بن حسین
او قتله کرد و جعفر و پسر خود تا آنکه شہید شدند و شهادت یافت و عبد الله شہید
شد و صفر بن بکر با رسیدن بخلق او تیر باخشی در حالیکه او در کنار پدر خود بوده پس
کشت او را و شہید شدند با امام مظلوم محمد و عوان بن هرون و پسر عبد الله بن جعفر
بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر بن عقیل بن ابی طالب
پس این جماعه همراه حسین علیه السلام شانزده یا هفده مرد از بهترین اہلبیت

تعداد شہیدان
در کربلاء
ستاد

بکنایه دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شایق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی پرسیدند امامت چگونه
 فرمود اگر موالی را مالی چون مال که فروخته و در خواب و نه که مردی از کفار آمده و سپید کترین
 مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی
 که مردن خود را رو بخایست جبار بود و دیگر ایستادند و گفتند که شما را اسلام الله الخالب
 چاییده و هرگز در آن راه انبیاست رسانید حضرت خراس گرامی بساط چنین فرمود
 خرافات سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتاویب آن بی ادب پروا دارند
 که آنجناب سر پانعلیم متعنه ای خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از نظر
 گفتار و اطوارت پیدا است که رنجی داری و محبتی که قناری اگر گرسنه طعام
 ندید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر دایمی بدوشش نشست با دایمش پروازم
 و اگر دشمنی و رقضای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد همچو سخنان
 دلاویز شکر نیر بمقابل کلمات زهر آمیز و خشنونت انگیز نشو و نش گوشش کرد
 گفت که الحق تو پیوسته علی ولی الله هستی که قانع باب خیمه و بر او و وصی او پیوسته و بدست
 اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
 نقل و حکایات بحدی است که امتیحات آن نتوان کرد و چون کیفیت مشاهدت
 سرچون موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود و سخن آن میر و دوستان و فائده
 و تفسیر الله تعالی سکه شیع و از بعین علی آنچه الاقوال فی اوّل ربیع الاول
 اوّل ربیع الثانی و هو المشهور بود و وفات شریف آن حضرت رضی الله
 عنه سال چهارم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و این
 مشهور است یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تا ربیع نیست و مشهور
 است و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سینه بجا از هجرت وفات یافتند

۲۰
 چنانکه در
 تاریخ
 آمده است

و دو دختر فاطمه و سکینه بودند و این الا خضر در عالم العزرة گفت که چهار پسر
 و دو دختر بودند و عبد الله ابراهان سببه پسر زاده نموده و حافظ محب لدین
 ابو العباس و روضه العقبی گفت که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر
 بودند و پسر که زاده بود علی اوسط و محمد است و دختر زینب و زهرا بعضی علی اصغر
 لقب امام زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر
 را حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافت باشند و باقی از پسران
 آن حضرت در واقعیه که بلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان
 برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد اجداد ایشان
 پیر است و تا قیام قیامت زمانه خالی از پیر فیض و برکت نخواهد ماند و بعضی
 از بزرگان سبب جناب حضرت علامه علیه الرحمته هر قوم است که حضرت امام حسین
 علیه السلام و قتیله و کربلا شریف را آورده و همراه ایشان سینه سپر کردند و علی
 اوسط امام زین العابدین که در آن وقت چهار پسر و دو دختر و هم علی اکبر است و دو
 ساله عمر داشتند جنگ کرده شهادت شدند پس سوم و زمام ایشان اختلاف است
 بعضی عبدالله و بعضی علی اصغر گفتند از ایشان نیز شهادت شدند شیر خواره
 بودند حضرت امام ایشان را نسبت غلبه تشنگی و گنا گرفت زبان خود
 برای تشکین عطشش و زبان ایشان میدانند که ناگاه تیسری از جانب اشیقیا
 بمقتول هم رسیده و گنا را پیر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام
 علیه السلام بود و سکینه نام داشت و با حضرت قاضی موسی بود و در آن وقت
 هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاضی غلط است
 و آن وقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه
 در راه شهادت شد بدین هم غلط محض است چنانکه ایشان تباری ایام

این حدیث در بعضی کتب معتبره
 آمده است و در بعضی کتب
 دیگر از آن خبری نیست
 و در بعضی کتب دیگر
 از آن خبری نیست

زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منگوش شدند و زبیر عمره را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت علی کرم الله وجهه است و دختر کلان حضرت امام علی علیه السلام که فاطمه صغری نام می داشت او همراه شوهر خود که حسن بن علی است حضرت امام حسن علی علیه السلام بود و در مدینه مانده و روست کرد و پانزده نام مادر امام زین العابدین شهربانو ملقب بشاه زنان و دختر و پسر و پسر و پسر هر مرزبان نوشیروان است و نام مادر علی اکبر امیرالمؤمنین دختر ابی مره بن عروه بن مسعود است و این دختر معلوم است که از و نام مادر پسر سوم که شیر خواره بود و در بای و نیست این دختر معلوم است که از عرب بود و از نسل بنی قریظ و نام مادر سگینه ریاضی و دختر امیرالمؤمنین بنی عباس که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت ابی طالب را بسیار دوست نداشتند و زبیر حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند شعرش این است لا حجب ازنا بخیل بها سگینه و ابی طالب یعنی شتم جان خود که من آن زین را دوست میدارم که سگینه در باب و ران بنشیند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علی علیه السلام و در مدینه مانده بود و نام حسن و دختر حضرت ملائکه یکی از ده یار بهشتی بود و مشهور و معروف اند و حضرت امام باقر در آن وقت چهار ساله بودند چنانکه قبل از واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود و چهار سال پیشتر در سنه پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آن وقت همراه ایشان شهربانو و مادر پسر سوم شیر خواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در آن وقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علی علیه السلام که شریعت شهادت نوشیدند چهارتن بودند حضرت قاسم و عبد الله و محمد و ابوبکر و از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه پنج تن همراه بودند حضرت عباس بن علی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

و حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت عمر بن خطاب و حضرت عسکندر
بن علی و حضرت جعفر بن علی شهادت نمود و عباس بن علی که علمدار بود و ندان هزاره
حضرت امام در کربلا و سینه تیر بر تاب و ضربه ایشان چنان شد و دیگر شهادت
کربلا در و ضربه حضرت امام مدفون آمد و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم
قبیل از آمدن حضرت امام در کربلا و هم در کربلا شهادت نمود و حضرت در کوفه شهادت
شده بود و در ایشان را حضرت امام از که پیشتر و اندک منبر بود و بود
از آن مردم کوفه قولی و قریه حکم و استوار گرفت اطلاع دیت و دو پسر نیز همراه بود
شهادت نمود و ابی اسیم نام داشتند و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل
بن ابی طالب که همراه بود و شهادت نمود و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار
برادر حضرت علی اکرم الله و جبه دو پسر همراه حضرت امام شهادت نمود که محمد و عون
نام داشتند و خواهرزاده ای حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت
زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطن حضرت قبول
بودند و ابی حقیقی حضرت امام بودند و باعث الشهد بن جعفر طیار نکاح شده بود
و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده
صغیر السن و در بندگان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهادت
نمود و حضرت امام و حضرت سکینه و دختر حضرت امام و دیگر زنان ابی بیت همراه
بودند و در بلا دشام رفتند انشی کلامه الشریف نیست حال همراهیان کربلا که
همراه سید الشهدا بودند و روز و سال شهادت پس بیانش می رود و گمان
شهادت که یوم عاشورا عساکر احدی و ستمین و من الهی و
که یوم مدینه است و عساکر احدی و ستمین و من الهی و
و بود شهادت آن شاه شهادت روز عاشورا سال شهادت و دیگر از بندگان

الی یوم القضا و قضا امارت خود بسیار است با اہمیت و وقار و کوششی شستہ و رخانہ و بارعام
 کرد چون وضیح و شریف از مردم کوہ حاضر آمدند سہایای اہمیت مصطفیٰ و نوکورداناش
 ذریت رسول خدا را با سہر مبارک سید الشہداء بحضور خود طلبیدند کہ سہر مبارک
 حضرت امام حسین علیہ السلام پیش نظرش سید بار بار دید و تبسم میکرد
 و چوبکہ بدست داشت برب و ندان مبارک می زد و ندین ارتم کہ از صحابہ کبار
 دوران مجلس حاضر بودند گفت کہ اسے ابن زیاد و چوب خود را از ندان حسین
 بردار و بار دیگر بران مزین بخدا کہ من بار بار دیدہ ام کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ آله
 وسلم ب و ندان حسین را می بوسید بعد از ان زید بن ارتقم خود را بدست گیر
 سپرد و سید اب خون از جوسے هر دو دیدہ روان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید
 بن ارتقم شنید و حال گریہ اورا بچشم خود دید گفت بخدا کہ چشم ترا پر آب دارد اگر
 گوی چہ نبی بودی و بسیدین خرافت نمی رسیدی من ترا می کشتم و گردنت می زوم
 پس زید بن ارتقم گفت کہ اسے ابن زیاد و حدیث کنم با تو چہ چیزی را کہ ترا غصہ
 دہندہ تر و آزرده کنندہ تر از سابق باشد کہ دیدم رسول خدا صلی اللہ
 علیہ آله وسلم اگر حسن را بران راست و حسین را بران چپ نشانید
 و دست مبارک بر سر اسے ایشان مالیدہ فرمود کہ اسے بار خدایا من ایشان
 را بتو و مومنان صالح امانت سپردم پس اسے ابن زیاد و گو کہ با امانت پیغمبر خدا
 چہ کردی و گفت کہ ای مردم حق سبحانہ و تعالیٰ از شما خوشنود مبارک ابن
 فاطمہ زہرا را کشتید و ابن مرجانہ یعنی ابن زیاد را بر خود امید کرد و دید و گویند
 کہ در زمین حال ابن زیاد پس بر رفت و خطبہ خواند کہ شکر خدا را کہ انہما را حق
 نمود و امیر المؤمنین یزید و شکر او را فرستخ داد و کا ذیل بن کا ذب اکشت
 و دیگر الفاظ کفریہ بر زبان راند کہ عبد اللہ بن غنیف از جاسے خود

بر حسب و گفت که ای دشمن خدا و عادی مصطفی تو دروغگو هستی و پدر تو و انگس که
 ترا امیر ساخت او نیز دروغگو است و آبی بر حال خسران مال که او را در پیغیرا کشتی
 و اهل بیت رسول خدا را دلیل و خوار کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستاد
 و از خدا شرم نداری که چنین دروغ بگوئی و راه کذب فصیح می یونی روایت
 کرده اند که میکه اسیران اهل بیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذی
 اکرب الکرث لکرآن خدا را که سختی داد به دشمنان سختی داد حضرت ام کلثوم جواب داد
 الحمد لله الذی اکرمنا لمحرم و طهرنا تطهیر اشکر خدا که گرامی گردانید ما را پاک کرد و ما را پاک کردنی باز ابن زیاد
 گفت کیف را یتیم قدره الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم در جواب فرمودند
 سبح جمع الله بیننا و بینکم فی ضعف بیننا و بینکم نزد دست که جمع کرد خدای تعالی میان
 ما و شما و انصاف فرماید در میان ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد این جواب
 با صواب بر آشفست و گفت که هنوز این قدر دلیری و تشددی در کلام است خواه
 که عقوبت کنی که گفتندش سخنان زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد
 بر علی بن حسین افتاد پرسید که این پس چیست گفت که پس حسین بن علی است
 گفت که این پس را نبی بکشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه زهرا باقی
 ماند شهنشهر خواست که علی بن حسین را کشیده برود بیرون قصرش بکشید که حضرت
 زینب او را در کنار گرفت خود را سپرد و کرد و گفت که اگر می کشید ما را بکشید که از
 بنی فاطمه یک کس باقی مانده است که محرم از زنان اهل بیت است اگر او را هم میکشید
 با جمل زنان بدون محرم بمانیم این یاد از کلام حضرت زینب بیعتی در گرفت و از
 سر خون علی بن حسین در گذشت گویند که چون زنان اهل بیت بر شتران بی پرده
 و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی و دودمان نبوت دیدند و گریستند
 ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا برای چه گریه میکنید این همه پیراهن و کوفه را

از دست شمارفت ما را شما گشتید و بازمی گرسید و این ابیات بزبان عفت بیان
 راندا بیات ماؤا تَعَوَّلُونِ اَوْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ : مَاؤا فَعَلْتُمْ وَاَنْتُمْ خَيْرُ الْاَنْحَمِ : بِاَيْخَرْتِي
 وَبِاَيْخَرْتِي بِمَنْتُمْ سَارِي وَفَتَا اَصْرَحُو اَكْرِم : فَكَانَ اِنْ اَجْرَا اَوْ اَنْصَحْت لَكُمْ :
 اَنْ تَحْلَقُوْنِي الْبُكُوَّةَ مِنْ دُونِي رَحِمَ حَاصِلِ ابیات جواب چیست شمار اگر
 سوال کند و محمد عربی از شما بروی جزا : که آن چه بود که با این بیت من کردید تا چون
 بک بقرافتم از سرای فنا : جزای آنکه شمار بحق نمودم راه : و را بود که چنین با شما
 رسد : شما : مختصر این زیاد بعد ملاحظه حال اسیران ابلهیت حکم داد که اینها را
 در بندی خانه و از دوسر حسین را بر نیزه گذاشته در کوچه بای کوفه بگردان
 چنانچه دست علی بن حسین بسته و زنان ابلهیت را گرفته داخل زندان خانه کردند
 و سر حسین را بر نیزه سوار کرده خانه بخانه و سیلاب و شوارع کوفه گردانیدند از
 نیدین اقم مروی است که چون حسین بروی خانه من گذاشت دیدم که بر نیزه بود
 و من در غرور شسته بودم همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند اَنْتُمْ سَابِقَتِ
 اَنْ اَنْصَحَابِ الْكُفِّ وَالْمُفْرِجِمْ كَانُوا مِنْ اَيَّاكُمَا عَجَبًا زِيدِنْ اَرْقَمَ گوید که هرگاه این کریم
 از زبان سربارک بگوش من خورد و بخد که تمامی مو با برتن من برخاست و گفتقم
 که یارب رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از آن است بعد از آن ابن زیاد
 سر سینه الشهدا و سار شهیدان دشت کرد و بلا و جمله اسیران ابلهیت را
 با شرفی الجوشن بسوی دمشق پیش نیدین معاویه فرستاد پس قافله زنان
 و شیخان ابلهیت بر شتران بی پرده سوار و سر حسین بر نیزه در شهر و دیار
 که پیر سی فریاد و دیار و مصیبت از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع
 منازل و طی مراحل قافله سیای ابلهیت بدمشق رسید همین که نزدیک عسب
 مایستحقه : خبر شد قصر امارت از استمه و به تزیین تماش خود پرواخته و ز مایه

سر حسین را دید پسید که این سیر کبیت یزید گفت سسر آنکس است که دایمہ مقابلہ با خلیفہ
داراؤہ خلافت برای خود کردہ تاجر گفت بگر صاحب بن سر شہ را فتی داشتہ
کہ ہوا ی دایمہ خلافت بسر خود میداشت یزید گفت کہ آری از اشراف بنی ہاشم
بودہ ہودی پسید کہ صاحب بن سر را چنام و پدر و مادرش کہ اسم یزید گفت
نام او حسین بن نام پدرش علی بن ابی طالب نام مادر او فاطمہ ہودی گفت فاطمہ
دختر کہ بود یزید گفت دختر محمد رسول اللہ ہودی گفت معلوم شد کہ سر فرزندی شما
گفت آری ہودی بعد سماع این حرف انگشت حیرت بندان گزیدہ دوست
ہاسف مایہ گفت کہ ای یزید میانہ من و حضرت داؤد و یحیی و اسطہ ہفتاد و شپ
میرود و ہنوز ہودان تعظیم مرا مری میدارند و عزت و احترام من بجای آنکہ و محبت
رسول شما کہ دیروز این جہان رفتہ شما امروز چنین معاملہ باؤریت و اہلیت و کردہ
کہ گوش کسی شنیدہ و نہ چشم کسی دیدہ و ای بر شما کہ بکسانید و نیز گویند مانیکہ
یزید پید بنی ادہ با سربارک سید الشہداء میکرد رسول قیصر و م حاضر بود گفت
کہ در بعضی از جزائر نشان شما خیر حضرت عیسیٰ باقی ست مایان ہر سالہ زیارت آن
میرودیم و بندہ و از جوہر و لالی و زر و کیم ہمراہ می بریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجای آیم
چنانکہ شما تعظیم خانہ کعبہ می کنید و حرمت و احترام آن بجای آید چیت کہ شما فرزند
و ذریت نبی خود را کشتید و زنان و یتیمان اورا اسیر کردید یزید گفت اگر تو رسول
قیصر و دم نمی بودی تمامی کشتہ رسول قیصر گفت کہ شرم نمی آید کہ احترام رسول قیصر
نگاہ داشتی و حرمت رسول خدا و اولاد او را گذاشتی یزید جواب بجز نسکوت ندیدہ
متوجہ بطرف زنان و یتیمان اہلیت شدہ زینب و کلثوم و علی بن حیدر را نزد یک
تطلبیدیم حضرت زینب چون بر سربارک شاہ شہیدان افتاد گفت و اجدادہ
و امجدادہ بعد از ان خطاب بیزید کرد و گفت کہ بیچ میدانی کہ زنان خود را در سربارہ

خودت و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را با این بی پروا که با برادران سوار
 کردی و در مجمع مردمان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهده عمل خود چه جواب
 تیرانی دادی و پدید پر سید که این که ام زن است گفتند زینب خواهر حسین و دختر فاطمه را
 پس از آن کشتنم برخاست و بر حسین افتاده لب دندان خود را بر آن لب و بان
 چندان مالید که بیوش بر زمین غلطی چون بهوش آمد و عای بدو حقانیزید کرد و گفت
 که ای یزید قسح از دنیا نیایی چنانکه ما را در بلا افکندی تو هم مرد دنیا و عقی روی راحت
 نیستی یزید پدید گرفت که این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کشتنم و خنجر طعنه
 است پسر تو چه بسوی امام زین العابدین کردی پدید که این پسر کیست گفتند که این علی
 بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شد گفتند که حسین
 را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و علی اکبر و علی اصغر هر دو کشته شدند و علی اوسط
 که بمبار بود او را اسیر کرده آوردیم یزید گفت ای کودک میدانی که پدرت میخواست که بر
 خلافت نشیند و بر منبر با خطبه بنام خود خوانده شود و الحمد لله که بمبار خود نرسید علی
 بن حسین گفت که ای یزید بگو این منبر پدران ما نهاده اند یا پدران تو
 خلافت و امامت از آن پدران ما بوده است که در راه خدا جهاد کردند یا از پدران تو
 که مشرک با خدای نمودند و روز جزا محاله ما و شما فیصل شد در حق است آیه که همیشه
 و کتب و کلام از این خاندان منقلب و متغییر چون خوانده ختم کلام فرمود پس یزید حکم داد
 که سبایای اهل بیت را بفرزد و گاه اینها بر نند و سر حسین را بر دروازه دمشق آورند از آن
 نمایندگان که گویند که تا سه روز سر مبارک بر دروازه دمشق آورند از آن
 فریت حسین را با سر مبارک او را نه مدینه کرد و با جمله این روایات و امثال آن که در کتب
 از آن خالی از ضعف نبوده باشند لیکن درین شکی نیست که یزید پدید آمد و در ارضی و شمشیر
 از قتل حسین علیه السلام بوده و همین است مذکور مختار جمهور اهل سنت و جماعت

تحریر الشهابی
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و آنچه گویند که سر مبارک را در گریلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک
در خسنه یزید پوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک با و شاه شاد را خبر کرد و بد چون
سر مبارک را پیش خود طلبید و یکم استخوان سفید باقی است پس او را خوشبو
بالیده و کفن داده و در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک
پیش از آنکه علی و آله و سلم را جواب دید که با طاعت و ملائمت بحال و نیز باین
چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو هست
بحق ابلهیت آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام بظواهر آید گفت آری حسین
که در خسنه یزید بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده دفن کرده ام حسن بصری
گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بوده باشد همچنین روایت ما کرده اند لیکن صحیح و معتبر همان قول اول است
که سر مبارک آن جناب در مدینه منوره بکان بقیع مدفون است منقول است
که چون یزید علیه السلام استخفه ابلهیت رسول و ذریت بول را روانه مدینه نمود
نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینها را بمدینه رسانند چنانچه
امام علی بن حسین سر را شهادت سربای دیگر شهیدان و شست که با فر گرفته
همراه زنان و یتیمان ابلهیت روانه مدینه منوره شد و این روانگی هم ماری
از حلیه ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال بر آنست جایگاه
گفته که از جور و بیاد این زیاد که نسبت به ابلهیت نبوی بعل آورد و عجب
نیست که او محکوم و منتاد یزید بوده لیکن از گمراهی مزید خبیثت عجب است
که چوب بر دندان حسین زده و ابلهیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری
سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد و پست گشته که هیچ مقتضای این
نبوده مگر فضیحت کردن اگر در دل او کینه جاهلیت و عداوت کشته شدن اقربا

فمن
باین سبب
ابلیس
مدینه منوره

ابْنُ حَاتِمٍ فِي صَحِيحِهِ وَفِي رَوَايَةِ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْنَدِ قَالَ سَمِعْتُ كَاهِنًا يَقُولُ
 كُنَّا قَدِمْنَا ثَرَابَ أَحْمَدَ سَوْبًا وَرَوَّجُوهُ بَعْنِي أَمَامَ مَعِي اسْتَنْتَ وَرَجَعْتُمْ وَازْعَجَبْتُمْ أَنْ
 كُنْتُمْ أَجَازَتْ خَاسِتُ فَرَشْتَهُ مُوَكَّلٌ بِأَبَانٍ أَرْبَعُ وَرُكَّارِ غُولِيهِ بِأَيْنِكَ زِيَارَتِ كُنْدِ
 بَيْتِ صِبْرٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمِ وَأَوْفِيهِ صِبْرٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمِ وَرَخَانَةُ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ
 أُمِّ سَلَمَةَ بَوْدِيسٍ كُنْتُ أَنْخَضْتُ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ أَيْ أُمِّ سَلَمَةَ كَمَا دَرَجَادُ رَاخَانَةَ
 بَيْتِ سَلَامٍ وَرَبِّيَا بَيْتِ رَيْنِ أَتَانَا أُمِّ سَلَمَةَ بِرُكَّارِ بَابَانِ بُوْدُ كَمَا كَاهِنُ وَرَأَيْتُ بَيْتِ رَيْنِ بَوْدِيسٍ
 شَدَّ وَرَخَانَةَ بَيْتِ رَجَبِ بَيْتِ رَجَبِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمِ بَيْتِ رَجَبِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمِ
 وَسَلَّمِ أَوْرَادُ رَكْنِ كَرَشِي وَرَوِي أَوِي بَوْدِيسٍ كُنْتُ أَنْ فَرَشْتَهُ بَابِ حَقِيقَتِ
 كَمَا آيَا وَدُوسْتِ مِيدَارِي أَيْنِ رَا فَرَمُودَارِي كُنْتُ فَرَشْتَهُ كَمَا كَاهِنُ وَرَأَيْتُ بَيْتِ رَيْنِ
 كَمَا بَشَادِيْنَ مَجُوبِ تَرَاوَا كَرَجُوَاهِي بِنَايِمِ تَرَا مَكَانِي كَمَا كَشْتَهُ شُوْدُ رَا بَيْتِ رَيْنِ
 أَوْرَدَاكِ نَمِ يَا خَاكِ سَرَخِ نَبِ كُنْتُ أُمِّ سَلَمَةَ خَاكِ رَا بَيْتِ رَيْنِ أَوْرَادُ رَا بَيْتِ رَيْنِ
 كُنْتُ ثَابِتِ كَمَا رَاوِي أَيْنِ حَرِيْثِ سَتِ كَمَا بُوْدِيسٍ كَمَا كَاهِنُ وَرَأَيْتُ بَيْتِ رَيْنِ
 رَا أَوْرَادِيْنَ حَرِيْثِ رَا بُوْحَاتِمِ وَرَجَعْتُمْ خُودُ وَرَوَايَتِ أَمَامِ أَحْمَدَ وَرَوَايَتِ شَدَّ
 كَمَا كُنْتُ بَيْتِ رَيْنِ كُنْتُ أَزْخَاكِ سَرَخِ بَعْنِي وَرَزِيَادَتِ مَسْنَدِ أَمَامِ أَحْمَدَ بَيْتِ رَيْنِ
 فَبَا بَيْتِ رَيْنِ أَوْرَادِ مَحْرَبَاتِ ثَمَّ نَادِيْ كَفَامِنِ تَرَابِ مَحْرَبَاتِ سَتِ بَا بَيْتِ رَيْنِ
 رَا أَمَامِ مَعِي اسْتَنْتَ وَرَجَعْتُمْ خُودَ وَرَوَايَتِ رَا بُوْحَاتِمِ وَرَجَعْتُمْ خُودَ
 رَوَايَتِ كَرْدُودُ وَرَزِيَادَتِ مَسْنَدِ أَمَامِ أَحْمَدَ تَغْيِيْرُ سِيَرِ رَا وَرَزِيَادَتِ مَسْنَدِ
 وَكَانَ هَؤُلَاءِ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ بَيْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ خَلَّتْ عَلَيَّ رَسُوْلُ اللهِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ مَا بِالْحُسَيْنِ فَوَضَعَتْهُ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ أَتَتْ
 مَتَى التَّيَّابَةَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَيُّا مَنِ
 الدُّمُوعُ فَقَالَ أَنَا بِيْنَ جَبْرِئِيلَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ النَّبِيَّ قَتَلَ الشَّيْءَ

هَذَا أَوَّلُ مَا فِي جَدِّ بَيْتِكُمْ مِنْ شَرْبَةٍ مِنْ شَرْبَةِ حَمْرٍ أَوْ بَرٍّ أَوْ دَحَامٍ
 وَبِهِتِي أَزَامَ الْفَضْلِ وَخَمْرَ حَارِثٍ كَمَا كُنْتُ أَمُّ الْفَضْلِ كَمَا أَوْرَدْتُمْ رُوزِي نَزْدِي خَيْرَ خَدَا صَلَّيَ اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَسْبُكُمْ مَا وَفَّانِي صَمَّ أَوْرَدْتُمْ رُوزِي نَزْدِي خَيْرَ خَدَا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَيْرَ
 مِنَ الْتَقَانِي بِأَخْضَرْتِ بَيْنَ نَاكَاهِ هِرْدِ حَسْبُكُمْ خَيْرَ خَدَا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَيْرَ خَدَا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 أَشْكُرُكُمْ أَرْبَابِي فَرَمُوهُ كَمَا أَمَرْتُمْ خَيْرَ بَيْتِكُمْ وَخَيْرَ دَاوُدَ مَرَاكِبِ أَمْرَةٍ مَتَّ مِنْ خَوَابِ كُنْتُمْ
 أَيْنَ فَرَزْتُمْ مَرَاوَدَ مَرَاخَاكَ مِنْ خَلِّ سَخِ مَقْتَلِ أَوْ خَيْرَ بَيْتِكُمْ أَيْنَ رَاهُوتِي
 وَالْبَيْتِ تَقِي وَأَبُو تَعْيِي عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَهْلُكُمْ ذَاتَ يَوْمٍ فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ خَائِفٌ وَوَلَّى
 يَدَهُ شَرْبَةَ حَمْرٍ أَوْ بَرٍّ أَوْ دَحَامٍ قُلْتُ مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ
 قَالَ أَخْبَرَنِي جَدِّي أَنَّ هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَهَذِهِ تَوْبَتُهُمَا
 وَبَرَّأ وَدَعَا إِلَى بَنِي مَاهُوِيَّةٍ وَبِهِتِي وَأَبُو نَعِيمٍ أَزَامَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَّ سَلَمَةَ كَمَا هِيَ أَمْرَةٍ مَتَّ مِنْ خَوَابِ كُنْتُمْ
 صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِرَبِّهِمْ خَوَابِ رُوزِي بَيْنَ بَيْدَارِ كُنْتُمْ وَحَالِكِ كُنْتُمْ
 وَغَنَّاكَ بُوْدَهُ وَدَرَسْتَ أَخْضَرْتِ خَاكَ سَخِ بُوْدَهُ كَمَا زِيْرُ بِالْمِيكَرِ وَأَمَّا كُنْتُمْ
 كَمَا أَيْنَ خَيْرَ خَاكَ سَخِ أَيْ خَيْرَ خَدَا فَرَمُوهُ خَيْرَ دَاوُدَ مَرَاكِبِ كُنْتُمْ خَيْرَ بَيْتِكُمْ
 يَعْنِي حُسَيْنَ كُنْتُمْ شَوْزِيْنِ عِرَاقٍ وَآلِ خَاكَ سَخِ أَنْ مَقَامِ هَسْتُمْ وَخَيْرَ بَيْتِكُمْ أَيْنَ رَاهُوتِي
 وَأَبُو نَعِيمٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ اسْتَأْذَنَ مَلِكُ الْمَطَرِ رَبِّي أَنْ يَأْتِيَ رَسُولَ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَآذَنَ لَهُ فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ فَجَعَلَ
 يَقْرَأُ مَعَكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ الْعَمَلُ
 أَتَمَّكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ قَالَ فَاتَّ
 أَمْرُكَ تَقْتُلُهُ وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ
 فِيهِ فَضَرَبَ بِيَدِهِ فَأَرَاهُ شَرَابًا أَحْمَرَ فَآخَذَهُ أَمَّ سَلَمَةَ فَصَرَّتْ

مروی است که چون حصات مقل حسین را جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 و آنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند روز یکشنبه ازین سنگریزه خون جاری شود
 بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شب را کشادم
 و دیدم که از آن سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه نقل است که چون شب
 قتل حسین در سید اوزی شنیدم و گویند در اندیشه می گذشت
 ایها القاتلون جهلا حسینا به البشر و بالغباب و انجیل و قدر لغنتم لسان او و در
 و موسی حامل الانجیل یعنی ای کشتگان حسین از روی جمل و نادانی مژده با و شمارا
 بغباب و فرخ و بند و قید بودن تحقیق لعنت کرده شدید شمار زبان داد و
 و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی علی بن ابی طالب آن حضرت داود و موسی و عیسی
 علیه السلام لعنت کرده اند و آخر ترجمه این حدیث که حق تعالی بن عیسی
 عیسی قال کتامة انجسین و خسر و کرب و فخر و ال شرف فی الجحش
 فقال صدق الله و رسوله قال رسول الله علیه و آله و سلم
 و سلم کانی انظر الی کلب ابقتم بکم فی کرم اهل بصری
 و کتب ان یتمموا بصری و باور دارم که اگر از محمد بن عمر بن کعبه که بودیم
 همراه حسین بود و هرگز بالا که دو قطعه قرأت اندیش نظر کرد حسین استغفر وی از خون
 پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم گویند می بینم بگو سگ باقی که درین می اندازد و در خون ابله است بن بود
 شمر ابرض یعنی بسیاری برص داشت که جلد بدنش از دغما می سفید
 و رنگی سپید کرده بود و فی الواقع که این ماعون نسبت به دیگران زیاده تر
 شد پس بخون ابله است بوده چنانکه محض صادق علیه الصلاة و التیم
 اشاره بان مندرج و آنحد جرم ابن استغفر و البغض

فی الصحیح ابوداؤد و ابی نعیم عن طریق سعید بن انس بن الحارث
 رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 یقول ان ابیہم هذا یقتل بأرض یقال لها کربلاء فممن یتہد ذلك
 منکم فلیتصروا فخرج انس بن الحارث الی کربلاء فقتل بها
 مع اصحابہ رضی اللہ عنہ وبراؤر و ابن السکین و امام یحوی
 در کتاب الصواعق و ابوالنعیم از طریق سعید بن انس بن الحارث گفت کہ شنیدم
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت تحقیق کہ این پسر من یعنی حسین
 کشته شود و بریننی کہ آنرا کربلاء میگویند پس کسیکہ حاضر شود از شما درین وقت
 پس باید کہ یاری کند او را پس برآمد انس بن حارث کہ راوی این حدیث
 بکر الی پس کشته شد و را بنجا همراه حسین علیہ السلام مخفی مباد کہ این حدیث از
 او روایت احادیث است پس کسیکہ این کلام معجز نظام را از زبان مجرب صادق
 علیہ الصلوٰۃ والسلام شنید اقبال مضمونش بر دماغ او لازم افتاد
 اند انس بن الحارث با نخبه واجب الانقیاد بود و عمل نمود و آخر حجہ الیقین
 عن ابی سلمۃ بن عبد الرحمن ان الحسن بن علی بن النعمان صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم عن عبدہ جبرئیل فی مشربۃ عائشہ
 فقال لہ جبرئیل ستقتلہ امکت و ان شئت اخبرک بالاد
 الی یقتل فیہا و انما جبرئیل بیدہ الی الطیف بالہراق فاحذر و ب
 حمرۃ فاداءہا و اخرجہ من طریق اخر عن ابی سلمۃ عن عائشہ
 عن رسول اللہ و براؤر و یحیی از ابی سلمہ بن عبد الرحمن کہ ہر آنکہ حسین در آمد پیغمبر خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد آن حضرت جبرئیل بر بالا خانہ نماز نشو بود پس گفت
 جبرئیل یا حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ زد و قتل کند او را یعنی حسین امست

و اگر نخواهی خبر دهم ترا آن زمین که گشته شود در آن و اسناره که در جیپیل است
 خود بسوی این که موضعیست در عراق قریب بکو فم پس گرفت خاک منج را پس
 نمود آن خاک را آن حضرت و بر آورد و بقی این حدیث را از طریق دیگر از امام سلمه
 از عاقله موصول یعنی بزرگ راوی حدیث از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و آن راوی درین حدیث ام المؤمنین عائشه است پس این حدیث موصول است
 و سند حدیث اول مرسل است که در آن ذکر راوی از آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نیست و آخر حدیثی که الشَّعْبِيُّ قَالَ إِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ
 فَأَخْبَرَنَا أَنَّهُ أَحْسَنَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ فَحَقَّقَهُ فِي مَسِيرِهِ لَيْلَتَيْنِ مِنَ
 الرَّبْدَةِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَيْرٌ نَبِيٍّ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْتِنَاءِ
 الْآخِرَةِ وَلَمْ يَرِدِ الدُّنْيَا وَأَنَّكُمْ بَعْضُكُمْ بَعْضٌ وَاللَّهُ لَا يَكْفُرُ بِأَحَدٍ مِنْكُمْ
 أَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ كَمَا لَا لَدَيْنِي هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَإِنْ جِئْتُمْ
 فَأَنَا فَاغْتَنَقَهُ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ اسْتَوْدِعْكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ وَبَارِدٍ
 بَيْهَقٍ زَيْدِ شَعْبِي كُنْتُ كَرَامِ عَمْرٍو رَأَى مَدِينَةَ بَيْتِ نَبِيِّنَا فَسَمِعَ مِنْهُمْ
 عِرَاقَ شَيْءٍ مِنْ بَنِي عَمْرِو طَائِفَاتٍ كَرَامِ بَيْتِ نَبِيِّنَا فَسَمِعَ مِنْهُمْ
 بَقِيَّةَ رَأْيِ مَهْلِكِ دَبَائِ مَوْجِدَةٍ وَفَالِ مَجْمَعِهَا بَيْتِ نَبِيِّنَا فَسَمِعَ مِنْهُمْ
 از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق خدای تعالی اختیار
 داد و تمیز کرد میان دنیا و آخرت پس اختیار نمود پیغمبر آخرت را و نخواهد
 و نسا را و شما بکار بار آن حضرت است پس قسم بخدا که دلی و متصرف کرد و دنیا را یکی
 از شما گاهی باز نداشت دنیا را خدا از شما بکار باری چیزی که آن بهتر است و حق شما پس
 باز کرد و پیران کار کرد امام حسین پس برگشت ابن عمر با امام حسین و گفت که خبر بگو
 ترا آنچه که گفتی و ششید باری یعنی سر کار ابن عمر که گام قدم مدینه خبر داد

این حدیث در
 مسند احمد
 و مسند ابی یوسف
 و مسند ابی داود
 و مسند ترمذی
 و مسند ابن ماجه
 و مسند بیهقی
 و مسند ابن خلیفان
 و مسند ابن کثیر
 و مسند ابن عساکر
 و مسند ابن کثیر
 و مسند ابن کثیر

حضرت امام حسین از کعبه محراب عراق شنید بنیایان دویده بمیانفت و شبانه روز از در بنده
مانقی شده عرض ممانعت از غزیت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم هستید که با و صف تغییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده
و امن شریف را بلوت حطام و نیوی نیا لوده و از اینجا که نعيم اخروی را برای شما
عوض از خا و ن و نیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت متع از متاع دنیا می
دنی نخواهد یافت پس صواب بدیدیم که است که انعطاف عنان غزیت فرموده سلوک
طریق مراجعت بکعبه محظایه میایی چون آنحضرت بدین سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم
بقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سائق و قایم بشیطان بودی
مناصی بجز رضا بقضای خدا و عرض این عمر است قبول نداشتید و فسخ غزیت اختیار نکرد
این عمر هنگام استبداع حضرت امام حسین را و بر برگرفته و کلمه اسف و تلمع
بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این فیدانست که در همین غریب خطر کارگران را ان
قضا و قدر مضای احکام تقدیر خواهند کرد و الا از شرف رفاقت خود را یکسو کشید
بلکه با اختیار محض سعادتی ابدی میگردد و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل
عبدالله بن عباس بن جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل قبول است و الا
از هیچو این عباس و دیگر اهل بیت رسالت با و صف علم بشهادت سید الشهدا و مقام کربلا
تقاصد از رفاقت هنگام غزیت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب است که ارشاد
میشود و آخر حیره الحاکم که عیسی بن عقیل بن جعفر بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال ما کنا کما کنا
و اهل البیت متوا فسر و ان ان الحسین یقتل بالظلم
و بر آرد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک میکنم و میگویم ما و اهل بیت کشته و نیکه
بتیقین حسین کشته نشود و طعن که وضعی در زمین کربلاست پدید می آید که ابن عباس
و دیگر اهل بیت اگر میدانستند که در همین غریب سائق از لی کار خود خواهند کرد و صلا هنگام

عزیمت از کوفه دست از رفاقت بریداشتند و حضرت امام حسین به او وقت
 عزیمت عراق تنهایی گذاشتند و آنحضرت را بنوعی از کوفه می آید مسافر
 مع علی الی صفین فلما حاذی یقوی نادى صبرا یا ابا عبد الله
 یسطی الفرات قال ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 قال حدثني جبرئیل ان الحسین یقتل بسطی الفرات وادانی قبضه
 من ترابته وبراود ابو نعیم از یکی حضرت که تحقیق که او سفر کرد همراه رکاب المومنین
 علی کرم الله وجهه بسوی صفین آن موضع است مشهور بر کنار آب فرات که در اینجا
 جنگ عظیم میان امیر المومنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس هرگاه مقابل غیری
 شدن اگر که صبر و شکیبایی کنی ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نه فرات راوی گویند که
 چه چیز است یعنی این چه گفتی گفت که تحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 که حدیث کرد و حسب و ادراج بریل باینکه هر آینه حسین کشته شود بر نه فرات
 و محمود و شتی از خاک آن مکان ازین روایت پیدا است که جناب مرتضی کرم الله
 وجهه اعلی مقبل حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حاصل بود
 فی صیل این اجمال است آنچه ابو نعیم از صبح بن بناته روایت کرده چنانکه میفرماید
 عن جبرائیل عن اصبع بن نباته قال اتینا مع علی بن ابی طالب
 علیه موضع قبرا الحسین فقال ههنا مناخر کاهیه و هو ضعیف
 و حار طیم و مشرق اقی و ما نهم فشیء من ال محمد یقتلون
 و یخذ القرم صده تکی تلیهم السماء و الا کثر و براود ابو نعیم از صبح
 بن بناته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله عنه بر موضع قبر حسین پس فرمود
 علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان است و موضع نیمه گاه ایشان مکان
 بخشن چون ایشان نوجوانی چند از آل محمد کشته شوند و دین میدان که بگریید

و حضرت نوجوان پس آسمان میگریست بر او تا روزی چندی بایستاد که روایت می‌کند
 در باب گریه آسمان بر خلف منقول است چنانچه این جویری ابن سیرین روایت کرده
 که از روز قتل حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان
 ظاهر شد و از تعلیقه منقول است که آسمان حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی است
 و گویند که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان
 که محسوس در جهان است بعد قتل حسین حادث شد و قبل از آن این سرخی بودی
 و وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد نیز روایت است که سرخی شفق بر افق آسمان
 قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس بود و ابن جویری گوید که حکمت در سرخ
 شدن آسمان اینست که چون از عروض غضب خون بچویش می آید و موجب سرخی
 رنگ چهره میگردد و ذوات ماری خراشیده که منزه از جسم و لوازم آن است نشانه
 غضب خود را بذر این سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق لیل روشن
 بر عظمت مصیبت قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب الهی بر ایشان باشد و بعضی
 گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بر تیره رسیده بود که از سر
 آسمان دیوارها و عمارتها هر رنگ لحاف مصفوف شده بود و کواکب و شواهد بسیار
 آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتاد و در روز قتل حسین خون از آسمان بارید که تا مدت
 نشان آن بر زمین باقی ماند و هر ثوبی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی
 رنگ آن تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز
 قتل حسین از آسمان خون بارید که از خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه
 روان بوده و حسین را که بدار الاماره کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه مانون آن
 گردید و بر آمدن خون تازه بنایت سرخی از زیر اجابت المقدس و اختراق زعفران
 در متن رساله بر روایت نهجری و ام جبران مذکور است و هر روایت که روز قتل حسین

و همچنین قاتلان دیگر بحداب و کمال مبتلا شده و مرد چنانچه نهدی از ان اگر
 خدا خواست در خانه مذکور شود و باقی از آثار و علامت نوحه جن است آن را
 باید شنید و آخر هر آنکه بگوید مکن جیب باش تا بگوید قال الله عز وجل
 تَتَّقُونَ عَلَى الْخَشْيَةِ وَ هِيَ تَقُولُ مَعَهُمْ هَبْ بِالذِّبْيِ جَبِيبٌ ذُو الْقُوَّةِ
 بَسِيرٌ قُلْ فِي الْخَشْيَةِ ذُو الْقُوَّةِ الْبَاسِ فِي الْخَشْيَةِ ذُو الْقُوَّةِ الْبَاسِ
 خیر اینجند و بیهوده آوردن بوییم از جیب بن ثابت گفت که شنیدیم
 زنی را از جنیان که میگفت بر حسین و رحا لیک میگفت که مسح کرده و بوییم
 پیغمبرشانی او را پس بود برای او نور و طمان در رخسار او و او درش بودند
 از کسب گان قریش و بوییمش بهترین جیب یعنی جیب نوحه میکرد و جیبین
 و میگفت بران و میگفت آنچه بیا نشرفت و آخر هر آنکه بگوید مکن جیب باش
 بن ثابت عن ابي عبد الله قال ما سمعتم نوحه من الجن منذ بعث النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم الا اللبنة وما آتاه ابي الا قد
 قيل يعني الحسين قال قلت لابي ما اخرجني قال سألني فاجبت
 انه قد قيل وانما الجيبية تنطق من شمس الاكابر عني فابقيت فيهم
 ومن يترك على الشهداء بعد دية على رءوسهم تنطق هم المنيا
 الى من يتأخر في ملك عميد في قبر آوردن بوییم از طریق جیب بن ثابت از
 ام سلمه گفت شنیدیم نوحه و گریه جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم گریه شب و نوحه بنیم که اینک پس من تحقیق گشته شد یعنی جیب پس
 فرمود که خود را که بیرون روی پس برسی پس خبر داد که اینک تحقیق گشته
 شد جیبین و بعد از آنکه نوحه میکند و میخواند آگاه باش ای چشمم پس گریه و آواز
 کن بگوشتش تمام و گویست که گریه کند بر شهبان بعد از من بگو و می گشت

المنيا

المنيا

که چون زندان الهییت را بر شتران نشاند و سر امام مظلوم را بر نیزه گن داشت بطرف
 شام روانه شدند بنهری رسیدند و در آنجا دیری بود و نزدیک آن فرود شدند و دیدند
 که بر دیوار آن دیر بیت فرود مردم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسند که این
 بیت کدام است راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت برین دیوار است
 پانصد سال قبل بخت نبی شتا نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شکافته شد
 و دست و قلم از آن بردن آمده این بیت را از خون نوشت و گویند که چون راهب
 بحال اسیران الهییت و قوت یافته سر مبارک سید الشهدا بر سر نیزه دید
 با خود گفت که این قوم بیدارند که پسرنی خود را کشتند و الهییت او را ذلیل
 و خوار کردند و با آن جماعت اشقیاء مخاطب شده گفت که ده هزار درهم از
 من اینک بگیرد و این سر که بر نیزه می دارد یک شب پیش من بگذارد و بدین بیان
 که از بس حریق آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب سر مبارک از دست
 اینها گرفت و بخت بخت برده غسل داد و خوشبو مالید و برانوی خود نهاده مشابه
 انوار خدا در بحال حق نامیکرد و باید که سر خود معاینه می نمود که انوار تجلیات سایر
 مبارک تا آسمان می رود و طبقات نورانی در پی تابش از آسمان بر سر مبارک
 می ریزد و بلا حفظ این حال مسلمان شد و بقیه عمر خود را در محبت و ولای الهییت
 و انقیاد احکام اسلام گذراند و بایفای موعود پرداخته ده هزار درهم بآن گروه
 بدیشان داد و هرگاه آن بدمالان در مهمان از شکر کشیده خواستند که میان خود با
 قسمت نمایند دیدند که آن دراهم خاکستر بود و بر یک طرفی از آنها آیه و لایقین است
 خالق اعظم العالمون و بر طرفی دیگر که می رسد به تمام الدین فلا محالة من مختلفین
 قبی بود و بر باب بصیرت و احباب معرفت پوشیده و نیاموده باشد که این همه آثار
 عجیبه و شواهد غریبه که برایشان رفت بر آن سالطه و محبت و طبع بر عظمت و اوقاف که بلا

و شهادت سیدالشهداست لیکن امر که عجیب تر از آن متصوفاست بگوش حق نبوت
باید شنید که ارشاد می رود و ختم کلام بران میشود و آخر ترجمه این حدیث که در بحواله
ابن عمیر و قال انا والله ذایت داس الحسین حین حمل و انما
یدل مشق و بین یکای الزا اس دجل یقرء سورة الکهف حنه
بکرم قوله تعالى ام حبهت ان اصحاب الکهف قالوا لکم کائنات من
ایاتنا عجبا فانطلق الله الی اسرئیل بنی فقال اعجب من ذلک قبله و تمیل
هر برآور و ابن عساکر از منهل بن عمر گفت که من بخدا دیدم حسین را و فتنه
برداشتند بر بنیزه و من بدشوق بودم و پیش سر مبارک مروی میخواندم سوره کهف
را تا آنکه رسید باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از
عجب به نشانههای قدرت با بودند پس گویند که خداوند تعالی سر مبارک را بر زبان نیز
فصیح پس گفت عجیب تر از این گشته شدن من و بر نیزه برداشته شدن سر منست
پوشیده ماند که قصه اصحاب کهف که تا سه صد و نه سال بخواب رفتند
و چون بیدار شدند که روزی پاره از آن مقدار خواب خود را پنداشتند هر چند
مشابه عجب قدرت الهی است چنانچه تفصیل این قصه در تفاسیر قرآن و کتب
تواریخ بجای خود مذکور است لیکن قتل شاه شهیدان و حمل سر مبارک بر نیزه
عجیب تر از آن است نمی بینی که جماعت میزیدیان با وصف نفوذ بکلمه شهادت
و اقرار نبوت خاتم الرسالت و امتحال رسم و اسم سلام بطمع خام حطام و نیوی
بقفل فرزند رسول و جگر گوشه قبول برداختند و دو مان رسالت را پایمال حوادث
و آفات ساختند و سر هموار نو جوانان بهشت را تبخیر و خنجر بریده بسر نیزه کشیدند
و سر تور است سر بریده عصمت و طهارت را بی پرده بر پشت شتران نشاندند شهر
بشهر گردانیدند و دیگر از دست بیداد آن بیدادیان هر چه بسر وقت اهل بیت نبوت

رفت بیان شمه از ان بزبان قلم گذشت و با انهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را
 مؤمن و مسلمانان ظاهر می نمودند و فاخته و ایا ولی الا بصار ان هذا الشیء عجب خاتمه
 در بیان حال قاتلان خسروان مالی که ساینکه تصنیف کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده باشد
 که هر کس که سبب قتل و سبب و شریک قاتلان و راضی و غیر سبب و شهادت شاه شهیدان
 گردید قطع نظر از عذاب و نکال اخروی که مستحق و سزاوار است درین دارنا پایدار
 بسزای کردار خود رسید چنانچه از هر ی منقول است که هر کسی که در معرکه کربلا حاضر
 مقابل حضرت سیدالشهدا بودی دیدن عذاب کشیدن سزای اعمال بد از دنیا رفت
 بعضی بقتل رسیدند و بعضی زانینا شدند و بعضی را در وسایه گشت و بعضی را
 و از آن فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضی تشنگی مرزدند و بعضی بدید
 عقوبات مبتلا گشتن و مردی است که جماعتی با هم در حرف میزدند که یکس را از
 دشمنان حسین ندیدیم که بدون ابتلا در مصیبت و بلا از دنیا رفت باشد که پیروی
 از ان جماعت گفت که من شریک قتل حسین بن علی بودم و هنوز مصیبتی پیرامون عالم
 نگشت درین سخن بود که برای راست کردن فقیله چراغ از جای خود برخاست شعله
 چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش افتاد که در ان جماعت میگشت میفگشت
 که سوخته سوخته تا آنکه رفته رفته خویشتن را بدید و انداخت چون این آتش فروخته تهرانی
 بود آب دریا بکارش خاصیت روغن زیتنه چنان او را سوخت که وجودش حطاب
 جوشید و از تنه می روایت کرده اند که شخصی مرا بخیافت طلبید و مردم در هم
 شریک مجلس بودند که میانهم کلام میزدند که معرکه کربلا بربانها رفت گفتند که هر شریک
 قتل حسین گشت یعقوبی مبتلا شده بود و میزبانی که امیر محاس بودی می با گفت
 که من حاضر معرکه کربلا بودم و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این حرف بانجام
 نرسیده بود که شعله از چهارخ بر جست و بر بدنش افتاد و آنکس اتمام سوخت

داوی گویند که من بچشم خود دیدم که گویا آنکشت سوخته افتاده بود و نیز مروی
که مروی از لشکران ابن زیاد که سر حسین را با فراک بسته بود و شتماری در کوه نظری
داشت بعد از نیکه دیدند مروی او تیره و تاریک بود از قیر گشت گفتندش که که خوشترین
مردم در حسن جمال بودی چه شد که رویت باین روز سیاه شست گفت از روی که
حسین را بقتل رسانیده ام و کس هر روز می آیند و هر روز گرفته کشان کشان
بسرش می بندند و از گون بران می آویزند و باز می آید از این روز و رویم سیاه و حال
تباهاست آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا مانده و گویا وادی جهنم شد و از وادی
منتهی است که مروی از حاضرین مقتل حسین بود چون نامی گشت از سبب پسند
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که آستین با بازو چیده و در
دست مبارکش شمشیری بود کشیده و روی آن حضرت فرشت چوین گسترده
تا و تا آن حسین را فریاد ساخته بر سران فرشت انداخته اند و چون که نظر آنجا ببران
افتاد نفرین کرد و ویلی از خون در چشم کشید که گویا شد و گویند که در شام از قتل حسین
بود که رویش همچو روی خنجر شده عبرت گاه مردم گردیدند و ایت کرده اند که آنکس که پیر
بگویی عبد الله که شمشیر بر بلی صغیرست زنده بود و بعضی مبتلا گشت که جانب ویش حرار
ویش پشت برودتی پیدا شد که هر چند رو بروی او باد بیزن می کشیدند و عقب او
تنو آتش می افروختن همچنان او یلا می کرد و آنقدر تشنگی می داشت که سبوسه آب بنجورد
و فریاد العطش از کام و دمان او بلند بود و آخر شکمش شق شد و بهمان عقوبت ببرد
انگشت شمشیر از حال مردم عوام که حاضر معرکه گردیدند اما خواص پس از حال بریزند
پایید و این زیاد منبع فساد و این فساد و شمره پیکر و نظای ایشان مجلا باید شنید
که نیکو علی ما یستحقه چون از قتل حسین دل خوش کرد و حق تعالی آن سر آمد اشقیار قطع
نظر از اراض جسمانی که هر چند شاق تر باشد لیکن بلحاظ سزای اعمالش احتمال آن

سید
فیروزی سیاه
که بر پشت
شتران مانند
جست و خج
خاکش
نویسند
سایه الله تعالی

سهل است باز کمال فعال شینعی مبتلا گردید که صورت عذاب الهی بی شائبه تکلیف از
 ناصیه حال آن بدآل نمودار بود و بمجمله آن تخریب مدینه منوره است که از دست بیدارش
 تاسه روز عوام و خواص سکنه آن بلده طیبه از قتل و غارت امان نیافتند و غمت همه
 کس از صحابه کشته شدند و خانه ام المومنین حضرت ام سلمه را تاراج نمودند و تاسه روز
 نمازبان مشرف بنماز در مسجد نبوی نکشتند و سنگ و گریه بر منبر منیف در مسجد شریف
 جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بحال خود می لرزد و یزدیان در مسجد
 نبوی که مورد ملائکه مقدسه بود و بظهور آوردند و از آن جمله تنگ حرمت کعبه معظمه
 که از سنگ منجیق شامیان صحن حرم محرم برگشت و ستونهای مسجد شکست لباس
 کعبه اسوختند و پرده که بر در کعبه کشیده بود آنرا همیه تخریب ساختند تا آنکه روزی چند
 خانه کعبه بی لباس و اهل بیت اند و راندا و هراس مانند و از آنجمله است حلت آفات
 منہیات شرعیة از قبیل زنا و لو اوط و شرب خمر و تزویج برادر با خواهر و امثال آن که
 دلیل صریح بر تائید کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود صریح
 آن مختصر آن شور و خجست سه سال و هفت ماه با بتلای چنین عقوبات از باد شاهی خود
 دم زده پانزدهم برج الاول در مقام حمص که شهری از بلاد شام است و اصل جهنم گشت
 و سنین عمرش بسی و نه سال رسیده بود که با طوق لعنت سلاسل کبیت از دنیا رفت
 و از اتفاقا است که روزیکه تنگ حرمت کعبه از جو ر و تعامی یزید بطریق آمد همان روز
 آن شقی ذخیره خسران را نوشته راه عاقبت کرده خست اقامت خود شل از دنیا
 بدو نوح کشید و چون یزید بن معاویه بمرو معاویه پسر یزید را که در حیات خویش
 ولی عهد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین که معاویه بادشاه شد بر بنبر
 رفته بعد حمد خدای جل و علاه لعنت مسرور انبیا علیه الصلوٰۃ و السلام گفت که خلافت آئین
 مضبوط خواهد بود حق خلفای با صفاست جد من معاویه بن ابی سفیان از راه خلافت

با علی مرتضی که احق و الباقی بخلافت بود نزاع و جدال کرد بعد او پدرم که هیچگونه اهل بیت
 و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای استیقام حکومت خود و جویان
 بن علی فرزندان رسول اکشت آخر جوان ببرد و کمال و بال دارین بطمع حکومت چند روزه
 همراه خود برو بعد ازین زار زار گریست و گفت که من میدانم که محاربه با حسین بسیار
 بد بود که پدر من و دو بازگشت او بسوی جهنم شد که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را
 مباح ساخت و به تخریب مدینه بطلبه پرداخت و به شک حرمت خانه کعبه را داشت
 من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد ابوسفیان هر کسی را که راضی شود امیر گردانید
 من عقد بیعت خود را از گردن مسلمانان بر آوردم پس از منبر فرو دادم و بغزالت نشسته
 و رخانه خود را بر روی خلایق بست و بعد از آن بجوار رحمت حق پیوست اما حال
 حسران مال این زیاده شقاوت بنیاد پس آن بنحبت و در قتل مختار بن عبید الله قتل گشته
 شد و ابن سعد و ثمر بنی مختار بعد تسلط خود بر کوفه بکشتن مردیست که چون مختار تسلطی
 بر کوفه یافت عرض اسیران و خواست و فرمان داد که کسانی که در لشکر ابن سعد شریک
 قاتل حسین بن علی بودند یک یک این نشان و پیرچهار که چند کس را نشان دادند
 همه را گردن زده بدار کشید و مختار غلام خاص خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند
 حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است مختار
 گفت که حال از حکومت روی و اعمال آن دست برداشته چگونه بخانه نشست و فر
 قتل حسین چرا خانه نشسته اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پسرش را نیست
 کشتند و ثمر را طلبیده نیز گردن زد و سرهای اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد
 پسر حکم داد که بقیه مردمان که شریک بن سعد در معرکه کربلا بودند هر کرا یا سید یکیش چون
 مردم دانستند که مختار در صد و قضاص حسین است از کوفه قصد گریز به بهره کردند
 لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس که دستیاب می شد می کشتند و منش می سوختند

و خاتمه او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند و فرمودند اول
 هر دو دست و پای او بریند بعد از آن بدار کشیدند و پشترش آتش سوختند و همچنان
 دیگر این که از لشکریان ابن سعد یافتند و بقوتی کشتند و قصه چون مختار از قتل ابن سعد
 و شمر و خولی بن یزید علیهم السلام العذاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد و دست قتل
 ابن زیاد افتاد و چنانچه ابراهیم بن مالک شمر را با جماعتی از سپاه بمقابل ابن زیاد فرستاد
 همین که ابراهیم بسیر موصل و وصل شد ابن زیاد و بکنار دریای که ایضا مسلم بن قیس
 از موصل واقع است لشکر کشیده بنمای مقابل آمد و دست تا آنکه در صبح محاربه در زمین
 بظهور آمده و هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکرش را هم که همراه ابن زیاد بود شکست داد
 چون فوج ابن زیاد بهزیمت خورده و رو بفرار نهاد لشکر ابراهیم بتعاقب فراربان افتاد
 و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هر کس که یا بنده زنده نگذارد چنانچه ب یاری
 از همراهیان ابن زیاد از جان کشتند و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده
 پیش ابراهیم حاضر کرد و ابراهیم هم فراموش مختار بکوفه فرستاد چون سر ابن زیاد
 بکوفه رسید مختار بزم خود را بسته و ابالی کوفه یکجا ساخت و بار الاماره جلوس
 نموده فرمود که سر ابن زیاد حاضر کن چون سرش حاضر کرد و گفت که ایستاده
 ابن زیاد ای مردم کوفه بنیب که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت
 و از منقح النباه منقول است که در واقع مختار و فساد هرا کس از مردم شام قتل
 رسیدند و این واقعه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری است و این که کربلا
 اتفاق افتاد و بر و ایات مروی است که هرگاه سر ابن زیاد در میان و پیش
 مختار حاضر کرد و در ناگاه ماری در آمد و میان سهر باشد و در سوراخ بینی این مار
 و اندکی قرار گرفته از دهان او بر آید از بینی رفت تا غائب شد گویند که مار
 بنیسان شده بار آمد و رفتی که و با بجز ابن زیاد و ابن سعد و شمر و خولی بن یزید و مختار

و قیس بن شعث کنده و خولی بن یزید سنان بن انس ثقفی و عبدالعزیز بن قیس و حکم
 بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید یعقوبت با تمیلا شده بقتل رسیدند
 و تنهای اینهارا زیر سم اسپان گذاشتند و سپان را بر آنها دوانیدند چندانکه
 استخوانها ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و پوشیده مباد که در کتب تواریخ
 است در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر و غیره قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن
 و کیف ماکان منتقم حقیقه حسب عده که بیانش در ضمن اخبار واقعه که بالا بروایت
 حاکم مقدم شد سترای اعمال قتله حسین را از دست مختار بکنار آنها نهاد و گوشه شقاوت
 ازلی نهایت کاظمی و زناصیه اعتقاد مختار کرد و چنانچه تفصیل حال بدانش در کتب
 تواریخ مسطور است و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مسلط شد و اعیان
 محاربه با عبدالعزیز بن زبیر در سرشس جا کرد و عبدالعزیز را راده مختار و قوف یافته
 مصعب بن زبیر برادر خود را بجای مختار نافرود کرد و چون مصعب از بصره بجای مختار
 روان شد میانه مصعب مختار طرح بدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب
 گردید و مختار و بن معمر که بقتل رسیدند همین که مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحه آن
 استیلا یافت عبدالملک بنجنگ مصعب برخاسته هنگامه قتال گرم ساخت
 و فتیاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک شتر بقتل رسید از ابن عمر
 لیشی منقول است که با عبدالملک گفت که من اولاً سر حسین را بدارا لاماره رو برو
 ابن زیاد دیدم بعد از آن سر ابن زیاد را پیش مختار و بعد از آن سر مختار داد و حضور
 مصعب بعد از آن سر مصعب را بجایس ثومی بنیم پس ازین دارا لاماره پناه میجویم که
 بدو مکانی است که بازگشت سرهای رئیسان باینجا میشود و عبدالملک با صغای این سخن از
 مجلس خاست گفت که بنای این قصه نامبارک از پادشاه مجمل و هرگاه عبدالملک
 بر مصعب ظفر یافت و مصعب کشته شده و نواهی آن در تصرف او نماند خواست

که سپاه برای قتل عبدالعزیز بر یکدیگر فرستاده و اول به ایچکس حاجت نکرد و در هر چند که جدال و قتال
 در آن حرام است چگونه محارب به جل آید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت که منی و ش
 بخوابیده ام که سر من بپیر از تنش بریده ام عبدالملک انست که حجاج را اضنی بغزیت که
 برای مقابلت این بیست فوج خود را پای نام حجاج کرده بکه فرستاد حجاج که صهلش از
 طائف بود چون بد بخار سپاه دیگر جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده ناکره قتال با این بیست
 با شتعال آورد و دیگر گستاخی با بسته و امن محافظت و آداب کعبه یکسر از دست اعتقاد گذشت
 تا آنکه تمامی حرم محترم زنگین بخون کشندگان گردید و عبدالعزیز بی شربت شهادت پیشیده و لایک
 این مرحله هم طی شد حکومت مرویان را رشام و عراق و حجاز و دیگر ممالک متعمر گرفت و تا هزار
 ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر سوره انا انزلناه فی لیل القدر بنیل کریمه لیل القدر خیر من
 شهر از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار ماه مدت ملک سلطنت
 بنی امیه است بظهور آمدن ایت رو داد و قانع که بترتیب آنچه محفوظ خاطر منتشر بود و حواله
 بقلم نمود و بعد ازین آنچه جلوه شود و گرفت بخون طلاب کلام طی کش از بیانش بکار نیست فقط

خاتمه الطبع

سپاس برگاه داور بخون که در غیبت این کتاب و الوقایع و احوال شاموت الع و خاسر ل با حضرت
 محبت و حضرت عین شید که با علیهما الصلوات و التحیه مسی بخریر الشهدا وین شرح بسو طاسر الشهدا وین
 که متنی است تئین عقل و آیات معتبره از روی احادیث نبوی و فتاوی علمای مستدل حدیث مولانا شاه عبدالعزیز
 محدث مغفوف و ابوی تصنیف فرموده و شرحش بکمال توخیم و لطافت بیانی و شیو از بانی و زبان فارسی
 عالم خلیل و فاضل جلیل صاحب کمالات ظاهری و باطنی حضرت شاه سلامت الله مرحوم زینت قیمه نموده
 و دیگر روایات را که در اعتبار رسیده بود و بران افزود و بار بار شرح و توضیح بوسیله مقبولیت و در طابع
 مختلف طبع رسیده اکنون بباعث اصرار اهل شوق و مطیع نامی منشئی نوکاشتم و تقاضا کنجیده بهم
 و در مطابقت با حنفی سنی و اهل طبع بر کرده و در نظر عالمیان جایزه نماید که در کتب این منقول و مطبوع بل عالم و دانش

<p>جنگ نامہ کربلا۔</p> <p>مجموعہ توشیح عقلمانی۔ درود و وظائف اسماء الہی</p> <p>مع خواص و ماہرے مبارک رسالت نبی</p> <p>تالیف مولوی محمد عباس۔</p> <p>عین الیاس معروف بہ وہ مجلس۔ مع رسا</p> <p>شفا غرا مشہور بہ چہل مجلس تصنیف نواب</p> <p>سید طہار اللہ۔</p> <p>مجموعہ نو و نو نام شامل چند رسائل فیل</p> <p>۱۔ دعائے مفتی۔ ۲۔ تصنیف برودہ۔ ۳۔</p> <p>تصنیف ہانت سعاد۔ ۴۔ تصنیف غوثیہ۔</p> <p>۵۔ دعائے میرانی۔ ۶۔ تصنیف اویس ترقی</p> <p>انوار محمدی۔ بیان اختلاف فرق اسلامیہ</p> <p>تصنیف محمد امیر اکبر آبادی۔</p> <p>شرح چہل حدیث۔ تصنیف میر علی۔</p> <p>مجموعہ ۱۔ وفات نامہ۔ ۲۔ تصنیف نشتیہ</p> <p>۳۔ تصنیف حضرت بلال۔ ۴۔ تصنیف حضرت ابی طلحہ</p> <p>نبوت نامہ۔ معرفت چلیہ شریف</p> <p>مولود شریف منظوم۔ ۱۔ عزرا علی بہار۔</p> <p>مولود شریف شہید شکر۔ واضح خلا از مولوی</p> <p>علامہ امام شہید۔</p> <p>ایضاً۔ خرد۔</p> <p>میلا و مصطفوی۔ بروایات امامیہ تصنیف</p> <p>مولوی وزیر حسن۔</p>	<p>حدیثیہ میلا و۔ در فضائل و ولادت حضرت</p> <p>غوث الاعظم رضی اللہ عنہ۔</p> <p>نسب نامہ۔ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم</p> <p>وفات تک۔</p> <p>تاریخ مدینہ۔ ترجمہ جناب القلوب مترجمہ</p> <p>مولوی عبد الحق بریلوی۔</p> <p>نور نامہ و شامل نامہ۔ نور محمدی اور</p> <p>شامل کا بیان ہو۔</p> <p>خدا کی رحمت۔ حال پیدائش حضرت صلی اللہ</p> <p>علیہ وآلہ وسلم۔</p> <p>اسرار نبوت و فضائل نبوت و نعم البدل</p> <p>مول۔ شریف۔ یہ تین کتاب مصنفہ منشی</p> <p>محمد طہیر الدین پن۔</p> <p>محمد خاتم النبیین۔ غزلیات علامہ ابن رافقہ</p> <p>مفتی امیر احمد امیر۔</p> <p>سرور القلوب فی ذکر المہجوب۔ معجزات</p> <p>پیشہ کا بیان مولود مولوی طارق علی خان۔</p> <p>گلہ شہ حسن۔ درجہ پیمبر شامل رسائل۔</p> <p>۱۔ معجز فیہ السبلین۔ ۲۔ بخش نصیہ۔ ۳۔</p> <p>شندی مہج تہلی۔ ۴۔ سہرا پے رسول اکرم۔</p> <p>سوانح مولوی محمد حسن۔</p> <p>جسمہ محمدیہ۔ در فضائل پیمبر تصنیف مولوی</p> <p>نجم الدین نجم۔</p>
---	--

رسالہ عجائبات دیدہ۔ دراتین علی باری شریعہ شریف بہر حال شریعہ شریف مولفہ مولوی عبد اللہ بگلرامی۔	مجموعہ تیسیم جہت۔ تصدیقہ نفسیہ و خیالیان فرنگی و فضائل درود مولفہ مولوی محمد کافی۔
تکلیف از جہت۔ نعمت جہت کا بیان مصنفہ نواب قطب الدین خان۔	سبیل انجمن ترجمہ تکمیل الایمان مصنفہ سید علی تخلص امیر۔
ترغیب اللہ قرآن۔ در فضائل قرآن مولفہ نشی محمد ظہیر الدین بگلرامی۔	تذکرہ اچھہ فضیلت جمعہ بین مصنفہ نواب مولوی قطب الدین خان۔
تاریخ مکہ مکرمہ۔ احوال بنا سے کہہ فضائل مولفہ حاجی محمد ظہیر الدین خان۔	فلاح دارین۔ آداب معاشرت شرعی مولفہ مصدق الحق۔ مسائل فقہیہ دین مولفہ۔
نہمان الفردوس۔ مولفہ نقی غایت احمد۔	تحفہ الزوہدین۔ میان بی بی کے باہمی حقوق اور انکی معاشرت۔
مرج البحرین فی فضائل البحرین۔ سکہ اور حدیث کی زیور گون کا بیان مولفہ نقی غایت احمد۔	احکام العیدین۔ مولفہ۔
عقد الجواہر مسلی بہ ہدیہ الشعرا۔ جواہر عالم شاعری کا بیان شریعہ شریف مولفہ ابو عبد العزیز معروف بہ سید شمس احمد۔	تخیل النساء۔ رشتہ داروں کی کون عمرین حلال ہیں اور کون حرام نہیں ہیں ساقہ کتاب درست نہیں شرعاً مولفہ۔
مجموعہ جہت جہت جہت و کبیر۔ ترجمہ مع درود مولوی ودعا تکمیل۔	رسالہ کلید باب الحج۔ احکام حج کا بیان مصنفہ نقی محمد سید نور علی۔
جوشن جعفر۔ ترجمہ طریقہ حسنہ۔ مصنفہ حکیم رحمان علی خان دارالہمام ریوان۔	فضائل الشہور والعیاض فی اوراد الیالی والایام۔ میثون اور ماہ صیام کی فضیلت مولفہ مولوی محمد رمضان۔
وصیت نامہ۔ مع رسالہ دانشمندی۔ تصدیقہ شاہ ولی اللہ محدث دہلوی۔	سراج السالکین۔ ترجمہ پنہاچ العابدین۔ چو مصنفہ حضرت امام غزالی جو ترجمہ مولوی میر گلہ شہ کرامات۔ در خرقہ سادات و کرامات حضرت غوث الاعظم مصنفہ نقی غایت احمد مولوی

ع ۱۲۳۳



۲۹۶/۹۳۱

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۹۸۷

